



لَقَدْ كَلَّمْنَا أُمُومًا مِّنْكُمْ بِالْبَاطِلِ وَهُمْ لَا يَحْكُمُونَ

عند الحجة والمنكره ويرى ان سعادته وقران منسب اليكم حضور في ذوالعالی جناب معالي القاب عيسى بن علي بن عبد العزيز  
نواب محمد خيل خان بهادر وقت جنگ والي رياست محمد آبا دعوت فو كيكش امرو ولتبره سانه سمحي



مولفہ عالم باطل فاضل اجل شہد علمائے کرام ساکن سواد محمد آباد عرف مولک  
جناب مولوی محمد عبد اللہ سلمہ اللہ و افتاء بصحت و خوش بخت تمام

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حامدا لمن تخرجت العقول في تحديد كنهه ولا فناء الذي حدا الحد والتعظيم  
نظاما للعالم واصلاحا للانام والصلوة والسلام على من تواترت سوابق دلائل  
مبخراته واشتهرت لواحق خوارق عاداته بين الخواص والعوام وعلى الله واصحابه  
الذين قاموا بنصرة الدين القوي لتبليغ امره واجراء الاحكام ما بعد سيوف  
پيچان سراپا عصيان احقر العباد واصغر الافراد راجي الى رحمة الله محمد عبد الله قامة الله تعالى  
بما يجب ويرضاه جعل آخرته خيرا من اولاه متوطن مقام هبكت از سواد بنو مستوطن محمد آباد  
عرفتوك كه اين رساله است شمي بگشفت الحال عن التغير بالمال كه حسب الارشاد فنيشاد  
مرجه الانام باسم الكلام ذوي الفضائل السنية والحمد العلية جامع السيف والقلم ناصب العلم ودام  
تيمومت دارالكتب فين وساده امارت متوقفة خلافت لظلم اقتحار مجالس ارباب استياد  
مجامع بلنا به منبع قلم علوم وحكم به صاحب السيف ورايت سمت وعلم به شيراز گشته صوت  
گره به درين غار در گرفته به در علوم وحكم سكندر عصر به در سخا وكرم ز حاتم نشر به عاشق سیر

بنی کریم : تاج سنت و طریق تویم : یعنی مین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان بهادر  
 صولت جنگ دام اقباله و دولته خلفا الصدف عرش آشیانی جنت مکانی وزیر الدوله امیر الملک  
 نواب محمد وزیر خاں بهادر نصرت جنگ ابن غفران ماب جنت آیابامه الدوله وزیر الملک  
 نواب محمد امیر خاں بهادر شمشیر جنگ بانی ریاست محمد آبا و عرف ثونک تنخدها الله تعالی بغفرانه  
 العیوم و فضل الخیم مرتب نموده شد تا حقیقه اصلی و کیفیت کلی تغیر بالمال از روی جواز و عدم جواز  
 آن بروی قول و فعل آنحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و رویه صحابه و خلفای راشدین  
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و اقوال ائمه مجتهدین رحمهم الله تعالی الی یوم الدین ضمیمه طلب  
 حق بوجه جدیر جلوه انکشاف و بیداری و تاب ظهور و بیداری برافروزد و اقوال و باجماع التوفیق باید  
 دانست که تغیر بر وزن تصرف و اخذ و از غرض بفتح عین جمله و سکون زای مجبه و رای جمله در آخر  
 بعضی رود و منع است و در عرف اهل شریع تاویب است که که از حد باشد و حد بفتح و در لغت بعضی  
 حائل میان دو چیز و نهایت و کنا پر خیری است و نزد فقها عقوبت مقدره و مقرره است که در حد  
 میشود و خداوند تعالی بر بنده تبار و گیر گناه نکند این بهام رحمه الله تعالی در فتح القدر میگردد که  
 محاسن و خوبیهای حدود و تغیرات زیاده از آنست که در احاطه تقریر یاو در حد تقریر توان آورد  
 فقیه و غیر فقیه در معرفت و ادراک این معنی که مشهور و عینیت و تقریر حدود و تغیرات برای امتناع  
 و باز داشتن عباد از افعال ناسن و کارهای موجب فساد است هر دو برابر اند چنانچه در مثال  
 تضييع و اهلاك ذریت داشتباه نسب و در شرب خمر و غیره سكرات زوال عقل و آبر و ریزه  
 و گرفتن اموال مردم سرزد و قبیاح و ناسن اینها این امور کمون خواطر و نقش لهای  
 خلایق است و از همین است که در ملتی از ملل و در دینی از ادیان قتل نفس و گرفتن مال غیر و آبر و ریزه  
 احدی از مردمان جهان بناحق و زنا کردن و مانند اینها نقش جواز و اباحت نه پذیرفته پس  
 هرگاه بیکه فساد و نکو بیدگی امور مذکور حکم عموم و شمول پیدا کرده است حدود و تغیرات که از آنجا  
 انما مانع و باز دارنده خلایق اند با مخصوص از حقوق ابدی او تعالی شانه و تقدس تواند بود

ن  
 و حد و تغیرات  
 و حد و تغیرات  
 و حد و تغیرات

زیرا که بر دوام بودن آنها بالخصوص از حقوق او تعالی شانه بیج تاج شانه و شمر شرات عامه  
و کامله است و از همین حکمت پرده کشاد بهین سراه ناهست که گفته اند مقصود از شمر عیت آنها  
از جبار عا بتضر به العبادست و تحقیق آنست که بعضی مشایخ گفته اند که حد و تعزیرات موافق  
قبل بفعل و زواج بعد از اندی علم بر عیت آنها باز میدارد انسان را از اقدام بر فعل قبیح و اجرا  
آنها منع می نماید از خود کردنش بسوی آن و آنچه صاحب هدیه گفته که طهارت حد و تعزیرات جرم  
بعد از ارتکاب آن اقتضای آن میکنند که در شرع و عیت حد و تعزیرات طهارت هم مقصود باشد  
لیکن از آنها اینی مقصود اصلی نیست بلکه تابع است مراد اصل مقصود را که آن از جبار مرد است  
پس این قول صاحب هدیه خلاف مذہب است زیرا که مذہب آنست که حد و سقوط اثم بیشتر  
از وجود سبب خود و هرگز عمل نمیکند بلکه حکمت مشرع و عیت حد و تعزیرات بجز از جبار مری دیگر  
نیست لیکن انیقدر نیست که سقوط اثم و طهارت از گناه مذہب طوائف کثیره و از اهل علم است  
و استدلال کرده اند بقول نبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که در بخاری و غیره آمده ان صاحب  
من هذه المعاصي شيئاً فعوقب به في الدنيا فهو كفا سقوله و من صاحب شيئاً  
فستره الله فهو الى الله ان شاء عفى عنه وان شاء عاقبه و استدلال کرده اند صاحب  
نا بقوله تعالی که در باره قطاع الطریق نزول میمنت شمول فرموده له خذ في الدنيا ولهم  
في الآخرة عذاب عظيم الا الذين تابوا اى برای آنان خواری و رسوائی است در دنیا و برا  
آنان در آخرت عذابی است عظیم مگر کسانی که توبه کردند پس این آیه صاف دال است بر اینکه برای  
آنان عقوبت دنیوی و اخروی هر دو است از عقوبت دنیوی عقوبت اخروی ساقط نیست و دیگر  
کسی که توبه کند البته در صورت عقوبت اخروی از اجتماع ساقط میگردد و نه دنیوی زیرا که  
اجماع منعقد شده است بر اینکه که توبه حد و دنیوی را ساقط نمیکرد و اندیش واجب است حل  
کردن حدیث مذکور برین معنی که اگر دانشای عقوبت توبه کنند آن برای او کفاره است ظاهر  
همین است زیرا که متبادر آنست که هرگاه کسی را می زنند یا بر کتف او کتف میزنند یا بر کتف او کتف میزنند

باین حدیث  
و از آنست که  
از حدیث است  
و در حدیث است  
صاحبان این حدیث

تکلیف تو باز پدید آید پس تفسیر حدیث بدین معنی لازم آمد جمیع این الاولات و تفسیر دلیل ظنی  
بهنگام معارضه با قطع متعین و مقررست بخلاف عکس کذا قال ابن الهمام رحمه الله تعالی و علی قار  
و معرفه و در وجه جمع بین الحدیث و الایه می طار و ذکر که احسن فی الجمع ان الحد مطهر له  
بخصوص ذلك الفعل فان الله تعالى ارحم من ان یثنی علی عباده العقوبة و یؤیبه  
قول الصحابی طهر فی یارسول الله كما ثبت فی الحدیث ثمراته ان ضم معه التوبة  
فنهت وان اصر فی عذاب بمقداره و یتضرع علیه ما لو تعدد منه ما یوجب  
الحد ثم حد فان تاب حین الحد كفر عنه الجميع و الا کفر عنه ما حاده و حاده  
و الباقی تحت مشیت الله تعالی و بهذا یحصل الجمع بین الایة و الحدیث و تبیین  
ان خلاف العلماء لفظی ای آسن است که در وجه جمع گفته آید که حد مطهر و کفار هت  
از علی که بجهت آن بر وجه جاری شده هت با خصوص زیرا که حق تعالی جلّت ثناء یرحم هت از آنکه  
بندگان خود را دوباره عذاب و عقوبت فرماید و توبه یرحم هت قول صحابی که در پیشگاه آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم عرض پرداخت که طهر فی یارسول الله پس اگر آن توبه یرحم ساخت فها  
و اگر بران اصر داشت بهمان مقدار معذب خواهد شد و تفرج یرحم است که چون از کسی  
موجب حد شد و پس آید پس بر وجه جاری کرده شد اگر هنگام حد تاب شد آن حد کفار و کفار به  
آن خواهد گردید و نه کفار فعلی که بجهت آن به حد جاری شده است با ضرورت خواهد شد و یاف  
و تحت مشیت ایزدی است تعالی و تقدس پس به تفسیر پیدای آن که اختلاف علمای اهل  
انتی اکنون دشتی است که هر گاه درین تفسیر پیش نظر مقصود اصلی کشف الحال تعزیت از آن  
هم توضیح و بیان قسمی خاص بنا بر علیه تفرج بینان و ذکر حد و تفرج و بطور مقصود اصلی که کشف  
الحال از تفرج بر المال است می پردازد و واضح با و که تفرج بر دو نوع است تفرج بر غیر المال و تفرج  
بر المال اما تفرج بر غیر المال پس ثابت است بقوله تعالی و الا لاق تخافون نشوزهن فخطون  
واجرهن فی المضاجع و اصر بواهن فان اطعنكم فلا تنفوا علیهن سبیلا

[illegible]

مجلس شورای ملی  
تاریخ ۱۳۰۲/۱۲/۲۵  
شماره ۱۰۰  
صفحه ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

زیرا که درین آیه امر بر زدن زو جات محض برای تهدید و تاویب است و حد زدن آنها مقرر نیست  
 و همین را تعزیر نامند و نیز ثابت است تعزیری بیش شریف چنانچه در فتح القدر از محیط و در جامع  
 از اوسط طبرانی از ابن عمر رضی الله تعالی عنه اخراج کرده که فرمود علیه الصلوة والسلام لا ترفع  
 عصاك عن اهلك و نیز از امام احمد رحمه الله تعالی بدین لفظ است لا ترفع عنك عصاك  
 ادباً یعنی بر مدار عصای خود را از اهل خود برای ادب و تیرسان ایشان را در راه حق تعالی  
 و تقدس یعنی فرو گذاشتن مکن تاویب و جمع کردن ایشان بر پرستش حق تعالی شانه بهر و هیچکس باشد  
 و از بازداشتن شان از فساد و غافل مباحش پس کسیکه ادب پذیرد و اطاعت و رزق و مجر و امر  
 محتاج بر زدن نیست و نیز بخاری و راوب از ابن عباس مرفوعاً آورده که علق سوطك حيث  
 يراه اهلك یعنی بیا و نیز تازیانه خود را جای که بینند آنرا اهل توانستی و این حدیث را ابن همام رحمه  
 الله در فتح القدر و فضل تعزیر از محیط هم نقل کرده و نیز در جامع صغیر گفته که ابو نعیم از ابن عمر طبرانی  
 از ابن عباس مرفوعاً روایت کرده که علقوا اسوطاً حيث يراه اهل البيت ای بیا و نیز  
 تازیانه را جای که بینند آنرا الهان و نیز در جامع صغیر از جابر رضی الله تعالی مرویست رحمته الله جبراً  
 علق فی بیته سوطاً یؤدب به اهله ای رحم کند خداوند تعالی مردی را که آنجست در خانه  
 خود تازیانه که ادب و هدایان اهل خود را انتهی و نیز در تخریج هدایه است که بخاری و مسلم از ابی بروه  
 ابن وینار انصاری اخراج کرده اند که انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول  
 لا یجلد احد فوق عشرة اسواط الا فی حد من حد الله انتهی و ابو داود این حد  
 نیز روایت کرده است ای هر آینه بشنید را بنی صلی الله علیه وسلم را که میفرمود که جلد زده نشود و یا جلد  
 نزد احدی زیاده برده سوط مگر در حدی از حد و الله تعالی و در متقی الاخبار در تحت حدیث مذکور  
 گفته رواه الجماعة الا النسائی و هم اخراج کرده است بخاری از عبد الرحمن بن جابر بن عبد الله از  
 کسی که شنید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را که يقول لا عقوبة فوق عشرة اسواط الا فی حد  
 من حد و الله میفرمود نیست عقوبت زیاده برده سوط مگر در حدی از حد و الله تعالی و نیز طبرانی

و بهر اوسط از ابی هر سه رضی الله تعالی عنه اخراج کرده که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لا تقرب فوق عشرة اسواط خبیج عهده نایه نیست تغیر زیاد برده سوط و هم بود و ابی هر  
 رضی الله تعالی عنه اخراج کرده که فرمود نبی صلی الله علیه و سلم اذا ضرب احدکم فلیتو الوضوء  
 انقی و فیکبر بربک یا شایس باید که بر سپهر و از زون چهره و نیز ترندی از ابن عباس رضی الله تعالی  
 عنه اخراج کرده که فرمود رسول صلی الله علیه و سلم اذا قال الرجل للرجل یا یهو فی فاضربوه  
 عشرين و اذا قال یا محنت فاضربوه عشرين و من وقع علی ذات محرم فاقتلوه  
 هرگاه که بگوید مردی مردی یا یهو پس بزنید آنرا بیست دره و هرگاه که بگوید پس  
 محنت پس بزنید آنرا بیست دره و کسی که واقع شود بر زنی ذات محرم خود پس بکشید آنرا کذا  
 الشکوة و نیز در فتح القدر گفته اند علیه السلام عز وجل قال لیس فی الاخبار تنبیل  
 الاوطار شوکانی گفته و عن یحیی بن حکیم عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم  
 و سلم جنس رجلا فی قهقهة فدخل علیه و رواه المحمسة الا ابن ماجه ای هر آینه نبی  
 صلی الله علیه و سلم قیام فرمود مردی را در تنه ایست بر هرگاه که داند از ان و نیز در فتح القدر و فتح  
 الرحمن شرح مواهب الرحمن برای ثبوت تغیر بر بسته آورده اند که در باره صبیان و است  
 فاضربوه هر علی تو که یا عشاری پس بزنید صبیان را بر ترک کردن نماز در ده سالگی و نیز  
 و نیز الاوطار شوکانی است عن هر ماس بر جیب عن ابیه عن جده قال اتیت النبی  
 صلی الله علیه و سلم لعزایم فقال لی الزمه فقال یا اخا بنی قیدی ما تريد  
 ان تفعل باسیرکم مرویست از هر ماس بن جیب و او از پدر خود روایت کرده و پدر او از جده  
 که گفت آوردم نبی صلی الله علیه و سلم را قرص داری که برای من بود پس فرمود مرا از بر گیر این  
 یعنی بگذار این را بر پشتر فرمود ای برادر نبی تیم چه اراده داری که بکنی با قیدی خود و این حدیث را ابن ماجه  
 هم اخراج کرده است و نیز شوکانی و نیز الاوطار از بحر الرائق آورده که ندب اتخاذ السجین للتادیب  
 و استیفاء الحقوق لفعل علی و عمر عثمان و كذلك الدابة و السوط لفعل عمر عثمان رضی الله



تعالی عنده انتمی یعنی منسوب است ساختن قید خانه برای تا دسیه مردم و دها نیدن حقوق  
 آنها برای فعل علی و عمر و عثمان همچنین منسوب است ساختن دوره و تازیانه برای فعل عمر و عثمان  
 رضی الله تعالی عنهم و نیز در فتح الرحمن بروایت بهی و عمر ابن حسن و در تخریج هادی بروایت ابن عباس  
 و بر و در انعمان ابن بشیر و بروایت محمد ابن حسین در کتاب الانار از عیالک ابن مرزوم اخراج کرد  
 که گفت فرمود بنی صلی الله علیه و آله و سلم من بلغ حدانی غیر حد فمومن المعتدین ای اگر  
 کسی که برسد حدی را در غیر حد پس آنکس از تجاوز کندگان است از حد و خداوند تعالی ای کسی  
 مستحق حد نیست و سزاوار تغییر نیست و در تغزیر کردن او را چندان بزند که بمقدار حد رسد آنکس از  
 تجاوز کندگان و ظالمان است انتهی و نیز تغزیر ثبات است باجماع صحابه رضی الله تعالی عنهم  
 و اما دلیل عقلی برای ثبوت تغزیر پس بیان آنست که زجر کردن و منع از افعال سئیه برای آن  
 واجب شد که تا در کتاب فوجش و اختیار قیاس و معاصی رفته رفته ملکه نگردد و کار بسوی اتقوا و انش  
 نکشد فتح القدر دشمنی گفته که ابو جعفر رحمه الله در تعیین اکثر تغزیر را و فی حد اعتبار میکند آن حد  
 حد است و اقل آن چهل دوره است زیرا که حد مطلق آنرا شامل است پس اکثر تغزیر بی و نه دوره اند و ابو یوسف  
 حد احرار را بمغیر میدارد زیرا که احرار اصول اند و اقل حد آنها هشتاد و نه است پس کم کرده شصت را  
 و تغزیر سوطی و در روایتی پنج سوط و در روایتی دیگر ده امام مالک میگوید که اکثر تغزیر را حدی نیست پس امام را  
 میرسد که هنگام مصلحت و مصادیق خود تغزیر را بر حد بنماید و اقل درجه تغزیر سوط است همچنین اگر کرده است  
 قدری زیر که در کمتر از سه زجر واقع نمیشود و در پایه گفته اند فی تغزیر برای امام است هر قدر که داند که  
 منجر گردد بر و جاری کند زیرا که از تجاوز بحسب اختلاف طبائع مردم است و طبائع مردم مختلف واقع  
 شده اند بعضی بشماره فزونی میشوند و بعضی بضرب و حبس هم نمیشوند کما سیاتی و در فراموشی که گفته  
 که میباشد تغزیر بضرب و حبس و بر و با هم و نیز بقتل و قینکه به بیند شکوه یا مجرمه خود را با مردم و بعضی  
 زنا کنند انتهی در فتح القدر از حد تراشی بدین تفصیل آورده که تغزیر یک واجب شود و عقاقد تعالی  
 اجزای آن نیاید از حق تعالی نه احدی را میرسد و سوال کرده شد ابو جعفر من وانی اگر کسی که اینست

باین اکثر تغزیر حد  
 و در حد و اقل آن  
 و تمام تغزیر

مردی را زنا کننده باز و بجهت خود آیت فتلش حلال است یا نه گفت اگر میداند که بجا و درون السلاح از ضرب  
 و صیاح منبر خواهد گشت و از زنا باز خواهد ماند و او را قتل نکند و اگر بداند که بدون قتل منبر بخواند گشت  
 فتلش حلال است و اگر زن تابعه اری او کند قتل زن نیز حلال است و این تخصیص است برین که این  
 قسم تعزیر را هر کس مالک میتواند شد چنانچه مقتضای تشریح بدین نموده زیرا که این از قبیل الزامه منکر است  
 بید و شارع هر کس را ولایت این امر عطا فرموده است چنانچه فرمود من لای منکر منکر انلیغیه  
 بیده فان لم یستطع فلیسأله فان لم یستطع فلیقلبه و ذلک اضعف الایمان و اوهل  
 بخلاف حد و که ولایت آنها بجز ولایه دیگر را بر میسرند و بخلاف تعزیر که واجب شود و حقا للعبید مانند  
 قذف و غیره که انما موقوف بر دعوی اند تا امتش بجز حاکم دیگری را جایز نیست مگر آنکه فریقین بر یک  
 خود کسی را حکم کرده اند انتهی میگویم که این قول فقها بظاهر خلاف حدیث ابی هریره رضی الله تعالی  
 عنه است که مسلم اثر او را روایت کرده که سعد بن عباد و بخاری بنی صلی الله علیه وسلم عرض کرد که لای  
 و جسد مع اهله رجلا له امسه حتی اتی باربعة شجدها قال رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم نعم قال کلا والذی بعثک بالحق ان کنتم لا عاجله بالسیف قبل  
 ذلک قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسمعوا لی ما یقول سید که لانه لغیر  
 و انا اغیر منه والله اغیر منی ای اگر بیایم با اهل خود مردی را من نکم او را تا که بیارم چهار گواه  
 فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آری ساس کن آنرا تا آنکه بیاری چهار گواه چنانکه در شپوت  
 زنا معتبر است گفت سعد بن جینین است و نیکم این چنین قسم بخدای که فرستاد و ترا بحق هر آینه نهستم که البته  
 شتاب میکنم و از عذاب بشمیش بیشتر از آوردن گواهان فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بشوید و بگویش  
 کنید بسوی سخنی که میگوید سر دار شما هر آینه او غیرت مند است و من غیرت مند تر هستم از او و خدا تو  
 تعالی غیرت ناگه تر است از من شیخ عبدالحق محدث دهلوی میگوید که این گفتن سعد بن جینین قولی  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم را و مخالف مروی فی بلکه معنی این خبر را و ان است از حال نفس خود و یعنی  
 حال من نیست و غیرت و غضب من درین مقام باین مرتبه است چه کار کنم حکم شرع همین است که فرمود

و مقصود آن حضرت صلی الله علیه و سلم از قوله اسمعوا لی سیدکم الخ مدح این صفت است و  
اشاره بآنکه غیر از صفات کرام و عادات سادات است اگر چه حکم شرع در اینجا دیگر است و درین  
اعتدال سعاد است از حد و در این قول از وی نه آنکه این تقریر و اثبات اوست و چنین است مرقا  
و ممکن است که در وجه توفیق گفته آید که حدیث مذکور محمول است بر معنی که مانعت او علیه السلام  
از قتل کسی است که از جبار از متوقع و مظنون باشد و فتوای فقها بقتل کسی که از جبار از مظنون  
نباشد و اما بعد اعلم بالصواب و در در مختار گفته و غیر کل مرتکب کبیره و موهی مسلم بغیر  
حق بقول او فصل و لو بغیر العین انتهى و شمنی میگوید که از ابی یوسف مرویست که پیشی و کمی  
تقریر و بسته پیشی و کمی جرم است انتهى در شرح ملا عظام بر مختصر و قایگ گفته که آنچه گفته اند که قتل  
نه زیر سه دره اند این وقتی است که دره زنند و گرنه می باشد تغزیر گاهی بکس و گاهی بطلعه و گاهی بگوشتال  
و گاهی بدشتی کلام و گاهی بنگاه ترش روی و در حواشی شیخ الاسلام است که گاهی بسوختن خانه خمار  
و بد کردن از بلده و قتل برای سیاست در حق امام متدعین مثلاً انتی و غیره همچنین است در جند  
شرح مختصر و قایه و علی و در اول کتاب الحمد و نوشته که تقدیر تقریر در کتاب و سنت نیست بلکه  
آن مفهومی بر رأی امام و قاضی است انتی تقریر ناشی از شریسی آورده که در تغزیر چنبری مقدر و مقررت  
بلکه تقریر مفهومی بر رأی قاضی و امام است زیرا که مقصود از آن زجر و توبیخ است و احوال مردم درین  
در مختلف می باشد زیرا که بعضی از آنها بیصحت مندرج میشوند و در بعضی حاجت بطلبا پنجه می افتد و در  
بعضی بزرگوپ و در بعضی بکس و قید و رتانی می آید که تقریر و تقریرها دار و تغزیرات شرف الاشراف  
که آن علما و علویان با اعلام بو و چنانچه قاضی بانگس گوید که مرا خبر رسیده است که تو چنین و چنین کار  
کردی یا سکنی پس بانگس همین قدر زجر بگیرد و داناان کار بازمی ماند و تقریر بعضی شرفا با اعلام و بر و  
بسوی باب قاضی و خصوصیت که در آن امر و تقریر و سا حاکم مردم بازاری اندیکه و حسن و تقریر  
حسنیان فی الزیلان با مورد زکوره و بضر بی بو و کبر الراق و فتح القدر است تقریر و آنچه مشروح است  
نزد و حقیقه واجب است و قیاس بریند از امام بهمین گفته است مالک و آنچه شافعی رحمه الله میگوید

که واجب نیست و دلیل خفیه آنست که تغزیر از بر سر و عست پس واجب باشد مانند حدی  
 قسم دوم تغزیر بالمال است پس علماء را درین اختلاف است بعضی میگویند که تغزیر بالمال جایز  
 نیست و بعضی گویند جایز است در فتح القدر است که تغزیر بالمال نزد ابی حنیفه و محمد و ابی امامه  
 جایز نیست و از ابی یوسف رحمه الله تعالی مرویست که سلطان را تغزیر یا اخذ مال جایز نیست  
 و در برهان شرح مواهب الرحمن میگوید و عن ابی یوسف ان التغزیر یا اخذ المال  
 یجوز للسلطان و همچنین است در رد المحتار و غیره و رد المحتار حاشیه و رد المحتار گویند که  
 است در معراج و ظاهرش آنست که این روایت ضعیفه است از ابی یوسف و در شریک لایق گفته که  
 لا یفتی بهذا لافیده من تسلیط الظلمة علی اخذ مال الناس فیا کلونه و همچنین  
 در شرح و بیانی از ابن وهبان انتمی و در فتح القدر از خلاصه ذکر کرده که سمعت من ثقة  
 ان التغزیر یا اخذ المال ان رای القاضی ذلک او الوالی جازا انتمی و در بحر میگوید که ذکر  
 نموده است محمد تغزیر یا اخذ مال و اگر به بنید قاضی یا دالی تغزیر یا اخذ مال پس آن جایز است و از  
 همین است که کسی که حاضر بجاعت نشود او را تغزیر کردن یا اخذ مال جایز نیست و تغزیر بالمال قول  
 مجوزانش آنست که بستاند چیزی از مال و باز دارد و از توانم جرد نائب گردد و از آن کار مشکری باز ماند  
 پستتر آن مال را با و و سپس بدهد آنکه حاکم آن مال را برای خود یا برای بیت المال بستاند چنانکه  
 ظالمان توهم کرده اند زیرا که برای سبکپس گرفتن مال مسلمان بلا وجه شرمعی جایز نیست و در بعضی  
 کیفیت اخذ مال را ذکر کرده لیکن من چنان میدانم که مالش گرفته بکفالت خود محفوظ دارد و چون  
 از تو به کردنش یا یوس گردد آنگاه جائیکه مناسب و از آن مال را صرف کند و در شرح آثار است  
 که تغزیر بالمال و ابتدا را اسلام جایز بود پس مشروح شد حاصل آنکه مذہب عدم تغزیر بالمال است  
 انتمی و در نمایه جذری و فتح الودود حاشیه بود و دوست که امام شافعی رح میگوید که عقوبه با اذن مال  
 و در صدر اسلام بود پستتر مشروح شد انتمی لیکن آنچه برین وارد است از نبیل الاوطار نقل کرده خواهد شد  
 و بر همین مبنی است اختلاف محشین و فقهاء و عقوبه بالمال کردن غلول کننده و تفصیل این احوال

این اختلاف  
 تغزیر بالمال

و اختلاف محشین  
 و فقهاء و مشرعی  
 بالمال غلول کنند  
 و بر همین مبنی است

آنکه علماء را بعد اتفاق بر لزوم عقوبت نفس غلول کننده و عقوبت بائنهال کردنش اختلاف است که آیا  
 متاع غلول کننده و غنیمت سوخته شود یا نه بعضی از ایشان مانند حسن بصری و امام احمد و سبکی  
 نظر بظاهر حدیث و حرمان حلاله چنانچه خواهد آمد گفته اند که سوخته شود متاع غلول کننده سوای حیوان  
 و مصحف و آنچه خیانست کرده است آنرا زیرا که مالی که خیانست گرفته است حق غازیانست بآنها  
 داده شود و اگر بآلک کند تا دادن قیمت آن بر وی لازم شود و تابع آنها ایشانرا جماعتی از علماء و ادوای  
 گفته که سبج و کاف او هم سوخته شود نه دایه و نفقه و سلاح او و ثیابیکه پوشیده باشد و بعضی  
 میگویند که متاعش نسوزند لیکن برین بیکاری او را قهر نکند و همین رفته است مالک و شاسنه  
 و سحابه و عمل کرده اند حدیث حر قوار حله را بر زجر و تعویض نه ایجاب و اکثری میگویند که بر غلول کننده  
 عقوبت جانی باید کرد نه مالی کذا فی حاشیه سید بشکات و مرقات و نیل الاوطار و فتح الباری  
 و در رحمة الامم فی اختلاف الائمة میگوید که اتفاق کرده اند برین که غلول کننده را قبل رجوع کردن  
 مال غنیمت و قتیکه او را و ران مال حق بود و پیش قطع نکند و اختلاف کرده اند برین که اگر او را در آن  
 مال حق نباشد آیا متاع او سوخته شود یا نه و ائمه مجرم و کم کرده شود یا نه امام احمد میگوید سوخته شود  
 متاع او که با دست سوای مصحف و حیوان و سوای آنچه پناه است برای قتال مانند سلاح و دروای  
 و در محروم کردن او اوصاف دور وایت انداختن علی قاری و مرقات میگوید که ظاهر آنست  
 که حکم نفوذ بعضی علماء با حراق متاع غلول کننده در حق کسی است که مال غلول کرده را پیش امام  
 یا نایب آن بیار و مناسب شود گفتگوی در احراق و عدم آن در باره کسی است که مال غلول  
 نزدش یافته شود و خود بخود پیش امام نیار و انتهی و این تمیم رحمة الله تعالی در زاد المعاد فی بدی  
 خیر العباد و تم کرده که اصل علی علیه السلام تجزئ متاع الغلال و ضربه و حرقة الخلیفان الراشدان  
 بعد صلی الله علیه و سلم فقیل هذا منسوخ لسان الاحادیث التي ذكرت فانه لم یجئ التیج فی الشی  
 منها و قبل هو الصواب لان هذا من باب التخریر و العقوبات الراجعة الی اجتهاد الائمة بسبب  
 المصلحة فانه حرق و ترک و کک خلفاؤه من بعده و نظیر هذا قبل شارب الخمر فی الثالثة و الرابعة

فلیس بجز فلا منسوخ و انما هو تقریر متعلق باجتهاد و الائمة امر فرمود بنی صلی الله علیه و سلم  
بسوختن متاع غلول کننده و زدن آن و سوخته اند از راهبرد و خلیفه راشدین یعنی شیخین  
بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفته شده است که این منسوخ است برای درود ادا دینی  
که ذکر کرده شده اند زیرا که نیامده است تحریق در چیزی از آنها و بعضی گفته اند که صواب همین است  
زیر که این از قبیل تغییر و عقوباتی است که راجع اند بسوی اجتهاد و صوابید امام بحسب مصلحت  
پس هر آینه سوخته و گذاشته است آنحضرت و همچنین کرده اند خلفاء و بعد از آنحضرت و نظیر این است  
که گفته شده که خمر خوار در مرتبه سوم و چهارم پس زده نشود پس منسوخ نباشد بخیر این نیست که  
آن تقریر و قرار و ادامه است که متعلق است باجتهاد امام وقت انتهى و محمدالدین فیروز آبادی  
رحمه الله تعالی در سفر السعادت میگوید و کان لشدنی امر الغلوة و الخيانة تشدید اعطیما و تقریر  
هو نار و عار و شتم علی الهی یوم الیوم ایتمه و فعل شخص قاهر با حراق ما اختاره و کند لک فعل ابو بکر  
و عمر و باسن باب التفریر بالمال و در فارسی سفر السعادت در ترجمه این عبارت نوشته و  
غلول و خیانت از غنیمت تا کید و تشدید عظیم می فرمود و میگفت که آن آتش و عار قباح است  
بر اهل آن تار و زیامت و کسی که غلول کرده بود و فرمود که کالای ویرا آتش بسوزند و ابو بکر و عمر  
و همچنین کردند و این از باب تغییر مالی است انتهى و در در مختار در باب کفاله از نظر سوسی ذکر کرده  
که سلطان را مصدوره کردن برابر باب اموال یا نیز نیست مگر بر علما بیت المال و استلال  
کرده است باینکه مصدوره کرد و عمر رضی الله تعالی عنه برای هر مردی و حتی الله عنه و قتیکه عامل کرد و او را  
بر بحرین بعد از آن معزول ساخت و بگرفت از دوازده هزار انتی کما سیاتی انشاء الله  
تعالی و در رد المحتار حاشیه در مختار در تحت قول مذکور میگوید که مراد منصف از علما  
بیت المال کسانی اند که بران مقرر باشند و خیانت کنند و اموال بیت المال و همین حکم  
است برای کاتبان و منشیان از اهل فقر و غیره و قتیکه توسع کنند در اموال و تعمیر کائنات را که  
این دلیل خیانت ایشان است و حق اند بآنان کاتبان و دبیران اوقات و مانند آن و قتیکه









این حدیث پرسیده شد گفت که من وجه این را نمیدانم و این جهان میگوید که اگر نمی‌داند  
 این حدیث هر آینه داخل میگردم بنابر او در ثقات و ابو خزیمه میگوید که بنابر مشهور العداست  
 و ابو طلح میگوید که بنابر مجهول است و تعقب کرده شده است قول ابن حبان و ابو خزیمه  
 باینکه نفقه گفته اند بنابر اجماعی از آنکه این حدیث میگوید که گمان نمیکنم که حدیث او منکر باشد  
 و در جای که بنابر اباس به است و روایت کرده اند از ثقات مردم و در همین گفته که ترک کرده است  
 این را عالمی هرگز و نگارده اند و در و که هر آینه شرط میبانت لیکن ابن قطان او را توثیق کرده و  
 گفته که این امر بنابر انصراف و در بعضی الضعفاء میگوید که بنابر حکیم بن معاذ قشیر  
 صدوق این حدیث است و حدیث او حسن است توثیق کرده است او را ابن مینی و ابن حنین  
 و نسائی و حاکم میگوید که حدیث او صحیح است و بنابر این نیست که ترک شده است از صحیح بخاری زیرا که  
 آن نسخه شاذ بود و انتفی و هم توثیق کرده است او را ابن جبار و دوغند و ترمذی چند احادیث او را  
 حسن گفته و او را توثیق کرده و تحت گرفته است با و احمد و اسحاق و بخاری خارج او صحیح و ابو داود  
 گفته که احادیث او صحیح اند و ابو ذرعه گفته که او صالح الحدیث است نهی و دوم آنکه در بخاری  
 و مسلم از ابی هریره مرویست که فرمود علیه الصلوة والسلام والذی نفسی بیده لقد  
 هممت ان امری یحطب یحطب ثم امر بالصلوة فوفن لها ثم امر جلا فی الناس  
 ثم اختلف الی احوال فی سراه لا یشهدون الصلوة فاحرق علیهم بیوتهم  
 سوگند یکس که بقای نفس من در دست قدرت اوست هر آینه آتشگرددم که امر کنم حج کرد  
 بنیرم پس حج کرده شود و بنیرم پیغمبر کنم باذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود برای  
 آن پیغمبر کنم مردی را با است که درون مردم پس امامت کند مرا ایشان را پیغمبر ایم بسو  
 مردان که حاضر شده اند برای نماز تا بگیرم ایشان را یک یا معنی آنست که مخالفت کنم چیز را  
 که ظاهراً کرده ام از اقامت صلوة یا مصلیان یا تخلف کنم از نماز در جمع کنم بسوی آن مردان  
 برای تعذیب ایشان تا سوخته شوند بر ایشان تا نمایان کنند آنست که فرجه اش شمع سوم آنکه

و مشکوة از عمر و ابن شعیب اخراج کرده که ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم و  
 ابابکر و عمر رضی الله عنهما قوا متاع الغال و ضربوا و منعوا بسهمه  
 هر آینه نبی صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما سوخته اند متاع غول  
 کشته را و زده اند او را و محروم کرده اند او را از حصه او و در تزیل لا و طاریا و دیگر این حدیث  
 حاکم و بیہقی ہم روایت کرده اند و در اسناد این زہیر بن محمد خراسانی تزیل کہ است پیغمبر میگویی  
 کہ او مجهول است چهارم آنکہ ترمذی از عمر رضی الله تعالی عنہ روایت کرده کہ ان رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا وجدتم الرجل قد فعل فی سبیل الله  
 فاحرقوا متاعه و اضر بوجهه هر آینه نبی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ہر گاہیکہ بیامیدم ویر کہ بدست  
 خیانتہ کرده است و در راه خدای تعالی یعنی در مال غنیمت پس بسوزید کالای او را و بزنید او را  
 پنجم آنکہ ابو داؤد و از صالح بن محمد اخراج کرده کہ گفت صالح دخلت مع مسلمة اثر  
 الحرم فاتی برجل قد فعل فسال سالما عنہ فقال سمعت ابی یحشد  
 عن عمر بن الخطاب عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا وجا آثم الرجل قد فعل  
 فاحرقوا متاعه و اضر بوجهه قال فوجدنا فی متاعه مصحفا فمال سالما عنہ فقال  
 بعدہ و تصدق بثمانہ و اخل شدیم من ہجرات مسلمة رضی روم را پس آورده شد مروی بال غنیمت  
 کہ خیانتہ کرده بود مسلمة از سالم بن عبد الله بن عمر بن خطاب یعنی از منزلی او سالم گفت کہ من پدر خود را  
 شنیدہ ام کہ عمر بن خطاب انبی صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکرد کہ فرمود چون بیاید بر تو  
 کہ در مال غنیمت خیانت کرده است بسوزید متاع او را و بزنید او را صالح میگوید کہ در متاع او  
 مصحف یافتیم مسلمة از سالم پرسید کہ مصحف را چه باید کرد سالم گفت مصحف او را فروخت بکن و قیمت آنرا  
 تصدق نماشت ششم آنکہ ہم ابو داؤد و بطریق دیگر از صالح بن محمد کور روایت میکند کہ گفت صالح  
 غرق نامع الوالید ابن عشا و معنا سالما بن عبد الله بن عمر بن عبد العزیز  
 فغل رجل متاعا فامر الوالید ان یباعه فاحرق و طیف به و لم یعطه و ہذا آخر الروایم

بهر اسی و لید بن پشام و بود همراه با سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب و عمر بن عبد العزيز  
 پس بزرگ و مردی شایسته را از غنیمت و لید حکم کرد تا متاع او سوخته شد و گردانیده شد انگس  
 و تشنه کرده شد و نذا و در آنهم او بعد از روایت این هر دو حدیث مذکور را بود او و میگوید که بعد از  
 اصح الحدیثین من اهل غیر اسلام ان الولید بن هشام احرق رجل ذیاد بن سعد کلان  
 قد غل و خسر به یعنی این حدیث اخیر صحیح ترین هر دو حدیث است روایت کرده است این را  
 غیر و احکم هر آینه و لید بن پشام بسوخت سامان زیاد بن سعد را بود که هر آینه خیانت کرده بود  
 و بزرگوار یعنی زیاد را بزیل الاوطار گفته که این حدیث صالح را حاکم بیقی و ترمذی هم اخراج کرده  
 و ترمذی گفته که این حدیث غریب است بخیر این وجه از وجهی دیگر این را نمیدانیم و هم ترمذی گفته  
 که محمد بن اسماعیل بخاری ازین حدیث پرسیده شد گفت بخیر این نیست که روایت کرده است این  
 صالح بن محمد بن اندره و او منکر الحدیث است ترمذی میگوید که غیر و احدا زانعه در صالح بن محمد حکم کرده  
 است و بعضی گفته اند که تفرد شده است او باین حدیث و بخاری و ترمذی و بعضی گوید که عامه  
 اصحاب مادر احراق مال غلول کنند و باین حدیث احتجاج میکنند و این باطل و غیر معتد است زیرا که  
 صالح بن زنده روایت میکند از سالم و از پدر خود و عبد الله و از پدر خود و عمر بن الخطاب  
 که من غل فاحرقوا ارحله و یکس و ارحین امر تاج نشده است و بنی علیه السلام علیه الله و سلم  
 در باره غلول گفته اند و میوه است که صلوا علیه صاحبکم انتی و دار قطنی میگوید که بر صالح بن محمد  
 در روایت کردن این حدیث حدیثین انکار کرده اند و هم گفته که برین حدیث او هیچکس تاج  
 نشده و این حدیث را بنی علی علیه السلام علیه الله و سلم اصلی نیست و محفوظ عند العلما است که حکم  
 به سوختن متاع غلول کننده سالم کرده و ابو داود و موقوفیت این حدیث را هیچ گفته و از زبانه آخر  
 اخراج کرده و گفته که این حدیث صحیح تر است انتی و بخاری و ترمذی باب گفته و لید بن پشام علیه الله  
 ابن عمر علیه السلام علیه الله و سلم و اند عرق متاعه و هذا اصح من فتح الباری  
 میگوید که قول و زان اشاره است یسوی تفصیف و آنچه در باره سوختن متاع غلول کننده انچه

این عمر مر و سیت و اخراج کرده است حدیث سوسه بن متاع غلول کننده را ابو جعفر و از این طریق صالح  
بن محمد بن زاهد پیشی مدعی که احد الضعفاست بدو و جریکی مرفوعا و دم و قوف و او را خدیث گفته اند  
حدیث صحیح تربیت و بخاری و در تاریخ میگوید که در احراق متاع غلول کننده باین حدیث احتجاج  
می کنند و حال آنکه این حدیث باطل است و نیست این را اصله در روایت غیر معتبر است و در حدیث  
از بخاری روایت میکند که بخاری گفته که صالح بن مکر الحارثیست و در غیر یک حدیث ذکر غلول کننده  
آمده است و در بیج یک حکم بسوختن مال او نیست آنرا بعد از نقل این مقال صاحب فتح الباری  
میگوید که بعضی شراح صحیح بخاری از روایت اصیلی که راوی بخاری است حکایت کرده اند که  
در بخاری روایت او بجای قوله دلیرینا که عبد الله بن عمر الخ و نیز که عبد الله بن عمر بن الخطاب  
است پس اگر سنن الترمذی چنین است مرادش ظاهر است و درین صورت قوله بذالصح اشاره  
باشد بسوی آنکه حدیثی که درین باب است و در آن ذکر تحریفی نیست صحیح تربیت از روایتی  
که در آن ذکر تحریفی است بیست و هشتم آنکه در صحیح مسلم روایت عامر بن سعد اخراج کرده که آن  
سعد اسرکب قصه را بالعقیق فوجد عبد الله قطع شجره و یحطبه فسلبه فلما سرجع  
جاءه اهل البعد فکلموه ان یر و علیهم غلامهم و حلهم ما اخذ من غلامهم  
فقال معاذ الله ان امرئ قد ینقلبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
و ابان یر و علیهم حدیثی سعد سوار شد باراده رفتن قصر خودش که بمقام عقیق بود پس  
یافت غلامی را که می برد و درخت را یعنی در حرم و پیغمبر میگرد و آنرا پس سلب کرد آن عبد را  
پس چون باز آمد بریامند او را با اهل آن عبد پس کلام کردند و گفتند او را که رو کند بر آنان  
غلام آنان را یا دفع کند بر آنان و واپس بد آنان را آنچه گرفته است از غلام آنان پس گفت  
سعد می پناهم باشد که رو کنم چیز را که غنیمت داد و عطا کرد و من آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله  
و ابان آور د ازینکه رو کند بسوی آنان و باز رو بد آنان از آن غلام و سامان او و زینل الاوطار  
گفته که میگرفت سعد رضی الله عنه سلب غلامی را که شکار می کرد و در حرم مدینه و گفت شنیدیم



والله وسلم قال ان يرد عليه قال عوف فاجتمعنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فقصصنا عليه قصه المدعي ما فعل خالد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا خالد ما حملك على ما صنعت قال يا رسول الله استكثرته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا خالد شر عليه ما اخذ منه قال عوف فقلت له دونك يا خالد الم انك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وماذا اعد قال فاخبرته فغضب رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال يا خالد لا ترد عليه انه ياركوا في امرائكم ككوصفوه امرهم وعليهم كدسهم بيرون آدم بازيد بن عارثه وبنوه وبنوه وبنوه من شد مروى مدعي ازال بن بنودبا وبنو شير وبنو شير فنج كد مروى ان مسلما ان شترى را پس سوال كرد او را مروى پاره از چرم آن پس بدا و او را آن پاره پس بگرفت مروى آن پاره را بشکل سپرد و بنو شير پس ملاقي شدیم گروه های روم را و در آنان مروی بود بر اسپ سنج خودش که بر زمین طلای و سلاح طلای بود پس آغاز کرد و روی که پیشو را بنید و بر انگشته میکرد و لشکر خود را بر مسلمانان پس نشست برای او مروی در پس سنگ پس بگذاشت بر دآن رومی پس پی کرد مروی اسپ روم را پس بختا و آن رومی ویر آمد بر مروی و بگذاشت او را و بگرفت اسپ و سلاح او را پس هرگاه فتح کرد و الله تعالی برای مسلمانان بفرستاد بسوی آن مروی خالد بن الولید مروی را پس بگذاشت از و سلب یعنی این مروی سامان مقتول بگرفت گفت عوف که آدم من خالد را پس گفت ای خالد ایانی دانی که بر آئینه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حکم کرد و سلب برای قاتل گفت از سلب و لیکن من بسیار دانستم از آن گفتم آئینه رد کن آنرا بسوی او یا بر آئینه شناساگر و از غم تیرا پاداش آن نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم پس ابا کرد و خالد از نیکه واپس و در سلب را بنوی گفت عوف پس جمع شدیم نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم پس بیان کردم من بران سه و عایسه و سلمه و اسلمه قصه مروی را و آنچه کرده بود و خالد پس فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم

بسیار ازین  
و بسیار ازین  
چون از این  
سکه مروی  
بنویست  
ست  
مروی  
بود و در  
دانش  
خود بود

ای خالده کدام چیز باعث شده ترا بر آنچه کردی آفت یار رسول الله بسیار دانستم آن مال را فرو برد  
ای خالده رو کن بروی آنچه گرفتگی تو از او گفت عوف پس گفتم مرغان را بگیر ای خالده آیا او را  
نکرده بودم حق دوستی برای تو پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و حدیث آن  
عوف نه میگویی پس خبر دادم او علیه الصلوة والسلام را یعنی با آنچه واقع شده بود میان من  
و خالده در باره سلب مقتول مذکور پس خشمناک شد رسول الله صلی الله علیه و سلم و فرمود اسے  
خالده رو کن برو آیا هستید شما و اگر نه یگان برای من امیران مرا برای شما صافی و پندیده ام  
آنان باشد و بر آنان که در دست و تیر گو آن بود در تیر الاوطار میگویی که و حکم کردن آنحضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم بعدم رو کردن سلب مقتول بسوی مدوی سخت کلامی عوف بن مالک بود و نسبت  
خالده بن الولید رضی الله تعالی عنه انتی در فتح الود و میگویی که ظاهر این حدیث آنست که سلب  
برای قاتل است امام دوران او را بداند لیکن امام را میرسد که از قاتل گرفته بگیرد  
برهبرای تا دیب انتی یازدهم آنگاه استدلال کرده اند بسوختن علی رضی الله تعالی عنه طعام عکبر را  
و عکبر کسیست که غله را کندار و تا بگریانی بفروشد و از هم آنگاه استدلال کرده اند بسوختن علی رضی الله  
عنه خانه های قومیکه خمر میفروختند و هم استدلال کرده اند بهدیم علی ابن ابیطالب رضی الله تعالی عنه  
و اجریر بن عبد الله رضی الله تعالی عنه چهارم استدلال کرده اند بهیضا طره کردن عمر بن الخطاب  
بسعد بن ابی وقاص در مال او که از غل آورده بود از غل که فرو ستاده بود بران او را عمر رضی الله  
تعالی عنه که قال فی نیل الاوطار پیشه صاحب نیل الاوطار میگویی که ازین و لائل جوابا و او را  
جواب از استدلال اولی که حدیث نه است چنانست که محدثین را دوران سفال است که امر و ابن  
در جان اسمانید و حافظ و رئیس از ابراهیم حربی روایت کرده اند که او گفته است که در متن این  
حدیث نقلیست که راوی را دوران و هم شده و آن این است فاما اخذ و ما من شطره و ترجمه اینست  
که در انید نه شود مال او و نیم و صدقه گیرنده را بران اختیار داده شود که شی بهر از ان همدرو  
بر گیرند برای حقوقت که و نش بر منع زکوة لیکن چیز مکیرو و الا از نیست از و گرفته نشود و یا آنگاه

جواب در اینست  
نسخه ای که از جانب  
مکتبته است



انکه در این بیستمین مجله و کسر طار مملک شده و بی القبول است و عینش آنکه گردانیده شود  
 مال او بدو نیم پس صدق اختیار داده شود تا که برگزیند از نصفین نصف بهتر را و نیست معنی آنکه  
 بگیرد نیم زکوة را و نصف مال او را انتهی و ازین قدح جواب داده اند که این چنین مقال و صحبت  
 حدیث قاضی نمیتواند شد علاوه آنکه خیر النصفین گرفتن هم در عقوبت بالمال داخل است زیرا که  
 خیر النصفین زائد از واجب است و زائد از واجب گرفتن عقوبت است پس خیر النصفین  
 عقوبت باشد و اما جواب از استدلال دوم که آن حدیث قصد کردن آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم است برای سوختن خانه های متخلفین از جماعت پس چنانست که سخن بر سه قسم اندازد  
 و افعال و تقریرات و هم و قصد از اقسام باشد نیست و برین وارد میشود که نبی صلی الله علیه و سلم  
 قصد میکند که با هر یک جایز باشد و جواب از استدلال سوم و چهارم و پنجم که حدیث عمر بن الخطاب  
 است نزد ترندی و هر دو حدیث صحیح است نزد ابو داود و چنانست که در این حدیثها مقال  
 است چنانچه از بخاری و غیره رقم کرده شد و جواب استدلال ششم که حدیث سعد بن ابی قیس  
 است چنانست که آن گرفتن سعد از قبیل فدیه است چنانچه واجب میشود بر کسی که شکار کند جانور را  
 و حرم و غرض نبی صلی الله علیه و سلم از قول خود نخذ و اسلبه ایجاب فدیه است بر شکار کننده و بجا  
 خیانت هتک حرمت حرم و اما استدلال هفتم و هشتم و نهم و دهم که حدیث گرفتن معلق و قصه  
 و تغیریم ناقه گم گشته است پس جواب ازینها چنانست که مورد اینها خاص است بسبب بسو  
 غیر آن متجانس نخواهند شد زیرا که اینها و باقی احادیث باب بر خلاف قیاس وارد شده اند  
 بهمت آنکه در باره تحریم مال غیر کتاب و سنت وارد شده است کما و اما جواب از استدلال  
 یازدهم که سوختن طعام محکمت و از استدلال دوازدهم که اندام خانه های خمر و شراب است و از  
 استدلال سیزدهم که اندام دار جریر است که علی رضی الله تعالی عنه بعمل آورد پس چنانست  
 که این سید صحت است اسناد و آنما علی رضی الله تعالی عنه و بعد تسلیم آنکه این از فعل او رضی الله تعالی عنه  
 است و چون که این از قبیل قطع کردن در یغی نسا و و هم مسجدی خضر از شکرستن مزایه بود

و اما جواب از استلال چهارم که مشاطره کردن عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه است  
 مرسله این وقاص را پس چنانست که بعد ثبوت صحت آن میگوئیم که این هم قول صحابی  
 بر عیون کتاب و سنت ترجیح داده نخواهد شد و همان جواب است از روایت عباس رضی الله  
 تعالی عنه انتهى کلام نیل الاوطار میگویم که بنای جوابات صاحب نیل الاوطار بر چهار پایه است  
 یکی حرف قدح کردن در بعض احادیث دوم تخصیص مورد در بعض و حمل کردن بعضی حایث  
 بر خلاف قیاس سوم منع صحت استنا و قطع کردن در لغو فساد چهارم مرجع و مؤثر نبودن قول  
 صحابی در عیون کتاب و سنت و هیچ یک از این وجوہات درین مقام بنایه استقامت نمیدهند  
 اما عدم استقامت وجه اول پس بدین توضیح است که در احادیثی مستدل قریح میکند چون  
 حدیث صاحب بن محمد مری ابو داؤد و در غلول و حدیث بنز ابن حکیم مری ابو داؤد و در  
 در زکوة و غیره آن قدرش مؤثر نیست زیرا که حدیث صاحب بن محمد را نیز بهیچ شاهدی نمیتواند  
 چنانچه صاحب نیل الاوطار خود آنرا رقم کرده و قطع قدح حدیث بنز ابن حکیم و غیره را بقا  
 بالتفصیل مرقوم گردیده علاوه آنکه با سواى احادیث مقدمه دیگر احادیثی که درین باب مذکور  
 شده اند و خواهند شد احادیث مقدمه را شواهد بالمعنی اند پس قدح کردن مستدل در  
 بعض احادیث قدح در کل نخواهد بود و اما وجه دوم پس وجه عدم استقامتش آنکه تقریباً تمام  
 گشته و تقریباً معلق و قصه مدیر هیچ یک از خصائص نگار آن حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام در  
 خصائص نه شمرده و نه تصریح بدان کرده که این هر سه وقایع مختص بموارد و نه و مانند بلکه  
 احادیث باب که گذشت و خواهند شد صفات دال اند برین که هر سه وقایع مذکور به خاص مجزیه  
 نیستند و در ازاله الخفا گفته که اصل درین باب آنست که عمر رضی الله عنه تغییر بالمال میکرد  
 درین باب احادیث مرفوعه و متواتره بسیار دارد اندا انتهى پس هر سه وقایع مذکور را بموجب  
 خصوصیتی نباشد و آنچه مستدل میگویند که این هر سه حدیث مذکور و باقی احادیث باب هر سه  
 قیاس دارند و اندازم وارد و خود با استناد خواهند شد این استلال درین مضامین تمام است

کتاب  
 جامع  
 فی  
 شرح  
 حدیث  
 صاحب  
 بن  
 محمد  
 مری  
 ابو  
 داؤد  
 و  
 در  
 غلول  
 و  
 حدیث  
 بنز  
 ابن  
 حکیم  
 مری  
 ابو  
 داؤد  
 و  
 در  
 زکوة  
 و  
 غیره

زیرا که تغییر بآمال در وقایع مذکوره اگر فقط از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم منضمه قوت  
 می نشست و عمل هیچ صحابی بر آن بوقوع نمی آمد هر آینه استدلال مستدل مقیم میشد لیکن چون  
 عمل صحابی پیش عمر و علی و غیره معارضی الله عنهم بدان واقع شده و بعد بطریق و کثرت از روایات حکم  
 شهرت پیدا کرده و ناخوش ببدنیت نه پیوست استدلال مذکور در آن جاری نخواهد شد زیرا که  
 اختصاص بخصوصیات شرعی خاصه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است چنانچه خصوصیت  
 جواز زوجات زیاد از چهار و واپس دادن تمکین و مانند آن دیگر بر او تعلیم و تخصیص مخصوص  
 و نسخ احکام شرعی و غیره نیست و درین امر صحابه و غیر صحابه رضی الله عنهم متساوی الاقدام اند پس  
 تغییر بآمال فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقایع مذکور مختص بموارد خواهد بود  
 زیرا که عمل صحابه بدان واقع شده است پس بسوی غیر متجاوز شد و هرگاه بسوی غیر تجاوز شد  
 خاص بموردی که گفت علاوه آنکه قضایای مذکوره را خاص بمورد گفتن فقط احتمال است نه  
 مواهب لذتیه گفته انحصار لایثبت بالاحتمال انتی و آنچه مستدل میگوید که در باره تحریم مال  
 غیر کتاب و سنه وارد شده است جوابش آنکه در آیه کریمه قید بالباطل آورده اند و تغییر کردن  
 به مستحق آن از وجوہات شرعی است زیرا که مشروعیست تغییر برای انبار و بارداشتن از معاصی  
 بموجب کتاب و سنت است کما مشروعیست بر تبیه است که امام ابوحنیفه و مالک بموجب آن  
 رفته اند چنانچه بالا نقل کرده شد پس اجرای تغییر بر مستحق آن از قوله بالباطل مستثنی است علاوه  
 آنکه معاصی بر دو گونه اند زیرا که خالی نیست که در معصیان یا اطلاق حق از حقوق الله تعالی باشد  
 چون حاضر نشدن بجماعت یا ترک صوم یا صلوة و مانند آن و یا در آن اطلاق حق از حقوق العباد  
 بود چون تسابل و تغافل عامل سلطان از کار رعایا و بر ایا و غیره امور ملکی و مالی که از جانب امر  
 بر و مقر است و خیانت عهده در کار سید که بر آن مامور بود و گرفتار مالی نمیدانند آن زیرا که  
 اگر چه درینها اطلاق حق عهده است لیکن چون عامل سلطان از جانب سلطان و ملازم از جانب  
 اقامه و عهده از جانب سید که هر یکی ازینها بر کار و خدمت مقرر و خود را از جانب امر مامور و

دیده و دانسته در کار و خدمت مفوضه خودش تعاضل و خیانت و زواین تعاضل و خیانت  
 او اتمام حق العبد است و اتمام حق غیر از کبار و پیران ظاهر است که بفرمای حدیث حجة الوداع که بالا  
 مذکور شد و غیر مخصوص قاطعه باز ماندن از اتمام حقوق العبد و نامور به است و هرگاه باز ماند  
 از اتمام حق العبد نامور به شد اتمام حق العبد مستلزم اتمام حق تعالی گردد پس در  
 اتمام حق العبد و حق تلفی پدید آمدن یک تلف حق العبد و دوم تلف حق تعالی و تقدس  
 شانه و تاکید شایع علام و در باره استیغای حقوق العباد زیاده تر است به نسبت تاکید  
 باب ادای حقوق الله تعالی و تقدس از اینجا است که حقوق الله تعالی توبه و حج گزاردن  
 معاف میشود بخلاف حقوق العباد که توبه و حج گزاردن هم معاف نمیشوند مگر در قول بعض  
 از حج گزاردن معاف میشوند پس ادای استیغای حقوق العباد و کدترین مامور به است  
 و بالا رقم طراز کرده که تغییر بالمال در اتمام حق تعالی و حق العبد هر دو از ان حضرت  
 صلی الله علیه و سلم ثابت است اما در اتمام حق الله تعالی چون قصد کردن آن سرور علیه  
 السلام تجمیع خانه های تارکان جماعت و اما حق العباد چون غرامت بثلثین کردن و در ممر  
 معلق و چنین و رابل مکتوبه چنانکه فرمود علیه السلام ضال القابل المکتومة غرامتها  
 و مثلها معها کما مر و این هم دانسته شد که تعزیر بضم بر برای حاکم است پس تعزیر  
 باخذ مال بحتی آن در اتمام حقوق بوجه مذکور هم بر روی نفس و قیاس باشند پس از اخلاف  
 قیاس و خلاف نفس چه گونه توان گفت علاوه آنکه کریمه و لا تأکلوا اموالکم بیسئکون و ادای  
 بهای الحاکم و حدیث حجة الوداع بر عموم خود نیست اما حدیث هر سه واقعه مذکوره و غیره  
 عموم و اطلاق آنرا نسخ کرده و این باتفاق علماء اصول جایز است چنانچه اهل اصول حنفی  
 آنرا نسخ و صف الکلم گویند و شافعی تخصیص و بیان خوانند چنانچه در کتب اصول مفصل مرقوم  
 است و تفصیل این اجمال و جواب و چه چهارم مرقوم خواهد شد جواب از وجه سوم آنکه مستند  
 اسناد فعل علی اما حدیث فعل عمر رضی الله تعالی عنهما بشواهد بالمتن اندیش صورت ثبوت حمل



آنها باعتبار تعدد طرق و اختلاف قضایا حکم شهرت پیدا کرده است نه بفضل و قول عمر علی  
و عباس و غیر هم رضی الله عنهم بلکه فضل ایشان اقتدا بسنت بود و نسخ و تخصیص در عموم کتاب  
و سنت و آنچه مستدل میگویی که باقی احادیث بر خلاف قیاس وارد شده اند بخواهش نیست  
که خلاف قیاس قضیه و حکمی است که اصلش یافته نشود و اصل تمیز بر مال با احادیث ثابت است  
و عمل صحابه بر آن شاهد و موکد ثبوت آن پس چندین احادیث را با وجود کثرت در روایات  
قیاس قرار دادن عمل تامل است و قطع نظر از احادیث مذکوره درین باب احادیث و اخبار  
و غیر نیز بسیار وارد شده اند چنانکه بنده از آنرا رقم طراز میگردد و آنرا بخند آنکه در جواب بدین  
از ابن عساکرمی آورده که نامه نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسوی بنی نضله الله  
الرحمن الرحیم من محمد رسول الله الی سبغ نهضد ابن یزید السلام علی من آمن  
بالله عز وجل و در سوره نکه مابنی نهضد فی الوظیفه الفریضه و لکم الفایض و ما  
الفریش و ذوالعینان الرکوب و الفلأ الضبیس لا یمنع سحر حکره و لا یفقد طم حکره و لا  
یحبس دکره ماله نظیرها الا لهماق و تا کونی الرهاق من اقرا بما فی هذا الکتاب  
فله من سر سوال الله صلی الله علیه و آله و سلم الوفاء بالعهد و الذمیه  
و من ابا فعلیه الربیع الوظیفه بمنع حق واجب الفریضه ماشیه کس سالنی شاک  
در زکوة این قسم مال روی را چنانچه نسبتانیم بهترین مال را الفارض بناد و عجمه یعنی پایه  
یعنی این هم در زکوة نخواهیم گرفت الفیرش بفتح فاء و کسر را مهله و کسر یا تحمیه شین عجمه در آخر معنی  
شتر ماده نوزانیده که آن از خیار مال است و بعضی گفته اند فریش آنچه از شتران به جهت نرسن  
بار برداشتن نتواند و الفغان یکسریین مهله و دونون میان آنها الف ایسی که گام سهولت  
گیرد و سواری آسانی و بدین گری گفته نشود زکوة از فرسهای که برای سواری صاحب و ش  
اند الفلو کرده اسب که از شیر باز کرده باشند یا یک ساله شده باشند ضبیس بفتح ضا و عجمه کسر  
بار موحده و سکون تحمیه سین مهله و در آخر معنی آنچه سواری آن دشوار بود و کجبت مغر و تواند

در این کتاب  
که در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

که مراد حرون و سرکش بود گویا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر ایشان منت نهاد  
 بفرو گذاشتن زکوة و زاسپان حید که ذوالعنان باشند و روی که فلو ضعیف است و این  
 اظهار احسان بود بر آنها و نه عدم زکوة اسپان بقول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ثابت  
 است لایمنع بناء مجهول است شرح بفتح سین مهمله و سکون برای مهمله آنچه بحر اگاه رود از آن  
 و مراد آنست که مطلق ماشیه ایشان از چراگاه منع کرده نشود و الا یضدای و لا یقطع ما خود است از  
 عضد اذا قطع و قتیکه به مجز و آنرا یعنی بریده نخواهد شد و ختان شایع باشد یا غیر آن زیرا که چون از برین  
 طلع که شجر به برست مالت شد غیر آن بطریق اولی ممنوع باشد اما بقیم ساکن میان دو و همزه اول  
 مکسوره دوم محذوفه قاف در آخر یعنی بغض و مراد در اینجا پوشیده داشتن کفرست مع ظلم  
 خلاف آن ماقبل از محله مکسوره بعد قیم یعنی نظر عداوت داشتن و در بعضی روایات رباق مکسر  
 را در محله مکسوره ففتح بار موحده است یعنی رسن و مراد لغض عداوت ازرقانی ترجمه نامه تشریفه  
 آنکه آغاز میکنند بنام خدا که مهربان نباشند است از جانب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بنی نهد بن نید  
 سلام باد بر کسی که بگوید بخداوند تعالی عزوجل و رسول او برای شما است ای بنی نهد و حق  
 واجب ماشیه کن سال و بیمار نو نو زائیده و اسپ باسانی گام گیرنده رهوار و اسپ حرون  
 و سرکش یا خور و سال یعنی هنگام صدقه گرفتن مال روی و کم از برای شما باشد چنانچه بهتر  
 آن برای شما خواهد بود و گرفته نشود و صدقه مگر مال او وسط و آنرا اسپانی که لائق سواری و رهوار  
 باشد که این قسم اعلی است یا حرون و سرکش و خور و سال که این قسم روی است پس ازینما  
 در صدقه گرفته نخواهد شد و منع کرده نشود چراگاه شما و بریده نشود و دخت شما و بازو داشته نشود  
 شیر شما یعنی ماشیه شیردار از چراگاه بازو داشته نشود که صدقه گیرنده آنها را و چراگاه جمع نموده  
 بشمار و از چریدن منع نماید که این باعث کمی شیر است یا چیزی بستاند تا وقتیکه پوشیده نماید  
 و رباطن خود با عداوت و بغض را و بخورید رسن و عداوت یعنی تا وقتیکه عداوت بشکاید یکدیگر اقرار  
 نماید با آنچه درین کتاب است پس برای او از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و قاف است

بعد و دهم است و کسیکه ایاکند یعنی از آنچه مذکور شد پس بروی است زیاده از وظیفه مقرر  
 زرقانی و رخت لفظ ربوة فی نگار و که ربوة یعنی زیاده است یعنی کسیکه از دادن زکوة باز ماند  
 پس بروی زیاده است بر فرضیه برای حقوبت کذا فی المواهب و زرقانی شارح مواهب  
 تحت این قول میگوید که گفته است این را ابن اثیر و همین راست است بهر قدر زیاده ای که بود  
 و تجانی میگوید که منیش آنکه گرفته شود از زقرمن و زیاده کرده شود بروی مثل آن چنانکه  
 در جمیعین است که مقرر فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عمر بنی السدعه را بر صدقه پس  
 بنحمت شریف او صلی الله علیه و سلم عرض نموده شد که منع کرد از ابن جیل و خالد بن الولید  
 و عباس زکوة را یعنی زکوة نمی تواند پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم چرا مکر و هید  
 ابن جیل زکوة را هر آینه او بود فقیر پس غنی کرد او را الله تعالی و اما خالد پس هر آینه شما ظلم  
 میکنید او را و بدستی مجوس بوده است زره های او در راه خداوند تعالی یعنی او زره بار  
 برای جهاد وقف کرده است برای تجارت نموده است پس از او مطالبه زکوة نباید کرد و  
 و باره عباس فرمود اما عباس نمی علیه و مشاهه میهای علیه صدقه و حبه  
 توخذ منه لانه یعطی لانه لا یحل له الصدقة انتهى یعنی بر او صدقه واجب است  
 گرفته شوازه آنکه هر آینه داده شود با صدقه زیرا که نیست علل برای او صدقه از آنجمله  
 ابو داؤد نسائی از ابی هریره اخراج کرده اند که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 اذا سرق العبد فلیعوه و لوه بمنش و تنیکه بدزد و عبد پس بفرشید آنرا اگر چه نیم اوقیه  
 بود نیم اوقیه میباشد و آن سبت در هم است و اوقیه چهل در هم میباشد و قبل النش النصف  
 من کل شی از آنجمله آنکه امام مالک از هشام بن عروه و او از زید بن عوف و او از یحیی بن عبد الرحمن  
 بن عاطب اخراج کرده که ان رفیقاً لحاطب سرق اناقة رجل من من زنیة  
 فانتقمها فخرج فخلع الی عمر بن الخطاب فامر عمر بن الخطاب ان یصلب ان یقطع  
 ایدیه و یصلب و قال له عمر انی ان یصلب و قال عمر و الله لا یصلب و عمر بن الخطاب علیه السلام



ثُمَّ قَالَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ كَوْثُنَ نَاقَتِكَ فَقَالَ الْمَرْءُ لَمْ يَكُنْ وَاللَّهِ مَنَعَهَا مِنِّي أَرْبَعَةَ دَرَاهِمٍ  
 فَقَالَ اعْطَاهُ ثَمَانِ مِائَةِ دَرَاهِمٍ بِرَأْسِهِ غُلَامَانِ بَرَّاءِ بَنِي عَاطِبِ بْنِ بَلْتَعَةَ بَزْدِيدِ بْنِ شَرَاهُ  
 بَرَّاءِ مَرْوَلِيٍّ أَرْبَعَةَ مِائَةِ دَرَاهِمٍ بِرَأْسِهِ فَجَرَّكَرْدَ أَنْزَلَ بِرَّاءِ مَرْوَلِيٍّ مَرْفَعَةً كَرْدَ وَشَدَّ بِرَّاءِ مَرْوَلِيٍّ قَصِيدَةَ بَسُورٍ عَمْرٍ  
 عَاطِبِ بْنِ حَكْمٍ فَمَرَّوَعَمْرٍو عَمْرٍو مَصْلُتِ بْنِ بَشِيرٍ رَاكِبِيٍّ بِمِائَةِ نِيْلَةٍ عَقُوبَتِ كِنْيَةٍ تَوَاتَرًا بِسِتْرِ فَمَرَّوَعَمْرٍو  
 رَضِيَ ابْنُ عَبْدِ تَعَالَى عَنْهُ عَاطِبُ رَاكِبٍ سَوَّكَدَ جَدَاكِهِ بِرَأْسِهِ تَوَاتَرًا وَانْكَرَ دُشَوَارُ شَوْوَرٍ بِرَأْسِهِ  
 فَمَرَّوَعَمْرٍو بَرَّاءِ مَرْوَلِيٍّ كَيْفَ قِيمَتِ اسْتِشْرَافَهُ تَرَاوَعَمْرٍو بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ  
 بِرَأْسِهِ اسْتِشْرَافَهُ تَرَاوَعَمْرٍو بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ  
 أَمَامَ مَلِكٍ يَكُونُ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ  
 حَيْثُ وَهَلْوَى قَدَسٍ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ  
 اسْتِشْرَافَهُ تَرَاوَعَمْرٍو بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ  
 بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ  
 أَخْرَاجُ كَرْدَ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ  
 إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمَةَ فَلَمَّا قَدَّمَ أَخْرَجَ ذَنْدَةً وَأَوْرَثَهَا نَاسِرًا وَأَتْبَعَ حَطْبًا  
 بِرَأْسِهِ وَبَقِيْلُ اسْتِشْرَافَهُ تَرَاوَعَمْرٍو بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ بِرَأْسِهِ كَيْفَ مَرْوَلِيٍّ  
 إِلَيْهِ لَحْلَفَ بِاللَّهِ مَا قَالَهُ فَقَالَ نَوَى عَنْكَ الَّذِي يَقُولُ وَيَفْعَلُ مَا أَمَرَنَاهُ  
 فَاحْرَقَ الْبَابَ ثُمَّ اقْبَلَ بِعَرَضٍ عَلَيْهِ أَنْ يُزَوِّدَهُ فَبِيٍّ فَخَرَجَ فَقَدَّمَ عَلَى عَمْرٍ  
 فَجَحَّ إِلَيْهِ فَضَارَ ذَهَابَهُ وَوَجَّعَهُ شَعْرَ عَشْرَةٍ فَقَالَ لَوْ أَحْسَنَ الظَّنُّ بِكَ لَرَأَيْنَا  
 أَنَّكَ لَمْ تَوَدَّ عَنَّا قَالَ بَلَى أَرْسَلْتُ بِقَرَاءِ السَّلَامِ وَيَعْتَدِرُ وَيَحْلِفُ بِاللَّهِ مَا قَالَهُ  
 قَالَ فَهَلْ زُوِّدَكَ شَيْئًا قَالَ لَا قَالَ فَمَا مَنَعَكَ أَنْ تَزُوِّدَنِي أَنْتَ قَالَ إِنْ  
 كَرِهْتَ أَنْ أَمُرُكَ فَيَكُونَ لَكَ الْبَاسُ وَيَكُونُ لِي الْحَافُ وَحَوْلِي أَهْلُ الْمَدِينَةِ  
 قَدْ قَتَلَهُمُ الْجُوعُ وَقَدْ سَمِعْتُ سَهْلَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَا يَشْبَعُ

الرحیل دون جاده رسید عمر رضی الله تعالی عنه را بر آئینه سعد هرگاه بنگار و قصر گفت منقطع  
 شد خبر پس بفرستاد عمر رضی الله تعالی عنه بسوی سعد محمد بن مسلم را پس هرگاه و بیاید محمد بن  
 مسلم بیرون آورد و سنگ چاقا خودش را بیفزود و خشت آتش آنرا و خنجر پشمیه بدو همی و گفته شد  
 برای سعد که بر آئینه مردی کرده است چنان و چنان پس گفت سعد که آن محمد بن مسلم است پس چون  
 آمد سعد بسوی او پس سوگند یاد کرد و باسد که گفته است آن کلام پس گفت محمد بن مسلم و انخوا  
 کرد از تو آنچه میگوئی که تو بگویم آنچه امر کرد و بلیغه مارا بآن پس بسوخت و در دانه را پشمیه  
 شد بسعد و پیش کرد و بر سعد که ز او راه بدید و او را پس ابا آورد و محمد بن مسلم از او گرفت و پیش  
 بیرون آمد و قدوم کرد و بر عمر رضی الله تعالی عنه پس مبادرت کرد و بسوی عمر و جلد تر رسید پس در  
 رفتن و باز آمدن محمد بن مسلم نوزده روز پس گفت عمر رضی الله تعالی عنه اگر نمیروی حسن ظن یعنی  
 مارا بتو هر آینه گمان می بردیم که هر آینه تو ادانگروی از ما یعنی حکم مارا گفت محمد بن مسلم آرس  
 بگذار او را و اینخوا از اسلام و عذر میکنند و سوگند میخور و باسد که گفته است یعنی آنچه سمیع عالی تو  
 از او رسانیده اند گفت عمر رضی الله تعالی عنه پس آیا ترا ز او راه داده است چیزی گفت  
 محمد بن گفت محمد عمر رضی الله عنه را پس چه چیز باز داشت ترا که ز او راه میدادی تو مرا عمر  
 رضی الله عنه گفت بر آینه مکرده داشتیم که امر کنیم برای تو بز او راه دادن پس باشد برای  
 تو نفع و باشد برای من ضرر و حال آنکه گرد من اهل مدینه اند که بر آینه کشته است ایشانرا  
 اگر شکمی و بد رستی که شنیدم رسول الله صلی علیه و سلم را که میفرمود و میرنور و مروی بدون سبیل  
 خودش در روضه الاحباب و در سبب قصربنای کردن سعد نوشته که در ایامیکه سعد  
 رضی الله تعالی عنه از جانب خلافت پناه عمر فاروق رضی الله تعالی عنه بود که فوّه عامل بود  
 و نظر بر طایق ایوان کسری و عمارات رفیع و دور وسیع و منیع و مدائن داشت برای خود  
 بنای مانند قصر کسری حصین و رعایت رفعت و نهایت فسحت اساس نهاد و چون آن قصر  
 عالی با تمام رسید و روی که بر قصر امیرش مدائن بود پرکنند و بر عمارت خود نشانزد و مدائن نیز آلات

و نشان از عمارت  
 یعنی سعد بن محمد بن  
 سید بن ابی ذر و حسن  
 سید بن ابی ذر و حسن  
 او در مدائن قصر  
 عمر را

و ادوات تجارت بسیار از دانه بدانجا بروند و در عمارت خود گردانند چون خبر رفت  
و فحمت کوشک سحابی امیر المومنین عمر رسید خاطر مبارکش بسیار از وی تافته گشت محمد بن سلمه  
طلبیه نامه بدو داد و فرموده تا بکوفه رود و با سعد کاتبه نماید و فرماید که تا پیغمبر حج کنند  
و در کوشک او بسوزانند و نامه بدو رسانند و بلا توقیف و تکلم مراجعت نماید محمد بن سلمه  
فی الفور بجانب کوفه روان شد و مامورات امیر المومنین را بتقدیم رسانید و نامه بسعد داد  
و بادی سخن ناگفته باز گشت سعد هر چند التماس گشت نمود تا بسبب غیابت قیام نماید  
مبذول نداشت و مبلغ برسم انعام بر عرض کرد و مقبول نیفتاد و سعد چون  
نامه امیر المومنین بکشود نوشته بود که چنین بمن رسید از تو که قصری یمن و حصار  
یمن مانند قصور اکاسره بنا کرده و در کوشک کسری آورده و در کوشک خود نشاند و این امر  
همانا بجهت آن اختیار نموده تا حجاب و در بانان بدان درگاه نشانی و ایشان اهل حاجات را  
از دخول در آن قصر و حجب منع کنند چنانچه حاجبان و در بانان ملوک عجم میکردند و آن سبب تمام  
مسلمانان در عقده تعویق و تعلیل افتد آن مانند حکم جرجار مذمب و سیرت اکاسره گرفتاری  
و اعراض از سیرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نمودی این صورت از تو بغایت ناپسند  
و با قصور واقع شده چه ترا عیاض فطرت مصالح بلاد و رعایا و مراقبت حدود و صلاح و فساد معنی ناپسند  
کرد و آن امر بایز مقتضای منافعانی نامه و مخالفتی کامله دارد و آنکه اکاسره را از قصور بقبوی پیغمبر  
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ازین خاکه آن متعجب بمعالم افلاک بردی کس فرستاد هم نادر کوشک  
ترا پاک بسوزد و از تو پاک نذر و ترا از جهان دور و در خانه بسختی کی که در آنجا نشینی و دیگری  
که بیت المال مسلمانان گردانی آورده اند که سعد سرائی پیدا کرد که در و در خانه بود یکی را  
بیت المال و دیگری را سکن خویش گردانید و آن کوشک محروق بچنان ویران بماند  
حکومت سعید بن ابی سفیان رضی الله تعالی عنه که از یابون ابیه را از قبل خویش باطل  
عراق فرستاد و بدینجه که سعد طرح انداخته بود و آن ویرانه را تعمیر نمود و منصوبه و بهر برادر

نوشته شده

کسیاری از حکام ایام را در آن قصر خانه گیر ساخته و آنرا بعد از تفرقه نیا و قصر الامارت نام  
 کردند و آنجا بنیاد آنست که درازا آنرا الحفا آورده که کتب محمد و رضی الله تعالی عنه  
 الی عمر بن العاص و هو عامله علی مصر اما بعد فقد بلغنی انه ظهیر لك مال  
 من ابل و غیره و شداد و علمان و لم یکن لك قبله مال و لا ذلک من سر فیک  
 فانی لک هذا و لقد کان لی من السابقین الاولین من هو خیر منك و لکنی استعملتاه  
 لعنائک فاذا کان عکاک لك و علینا یموتون و علی انفسنا فاکتب الی من این مالک  
 و جعل و السلام فکتب الیه عمر بن العاص قراءت کتاب امیر المومنین و لقد صدق  
 فاما ذکره من مالی فانی قد مت بلده الاسعار فیها رخیصة و الغرض فیها کثیرة  
 فجعلت فضول ما حصل لی من فیک فیما ذکره امیر المومنین یا امیر المومنین لک  
 خیانتک لنا سحلا لا ما مضی لک حیث اتفقنا فاقصر عن اعناءک فان لنا احسابا  
 اذا رجینا الیهما اغتنتنا عن العمل لك و اما من کان عندک من السابقین الاولین  
 فهلا استعملتهم فوالله ما وقفت لك با یا فکتب عمر اما بعد فانی لست من قسطنطین  
 و تشقیق الکلام فی شئی انکم معشر الاصرار و اکلمه الاموال و اخلدتم الی الاعداد و انما  
 تاكلون النار و توثنون العار و قد وجهت الیک محمد بن مسلمة لیشاطرک علی  
 ما فی یدک و السلام فلما قدم علیه محمد اتخذ له طعاما و قد صد به الیه فانی ان  
 یاکل فقال مالک لا تأکل طعامنا قال انک علمت لی طعاما هو تقدمة للشیخ  
 و لو کنیت علمت لی طعاما الضیف لا کلة فابعد عنی طعامک و احطرت لی مالک فلی  
 کان العبد احضرة ماله فجعل محمد یأخذ شطرا و یعطی عمر الشطرا الی الجوارح  
 بنو شیت عمر بن لبوی عمر بن عاص و او عامل او رضی الله تعالی عنه و در بر عمر اما بعد  
 پس هر آینه بر سید مرا که هر آینه ظاهر شد برای تو مالی از شتران و غنم و غارمان غلامان  
 و نهود برای تو پیشتر ازین ماسه و نیست از نصیب تو پیش از کجاست برای تو ان مال

عمر بن العاص  
 بنی المصطلق  
 بنی المصطلق

و بر آئینه بود برای من از سبای یقین اولین کسی که بهتر بود از تو ولیکن من عامل گردانیدم  
 ترا برای تشنگیست بودن تو پس وقتیکه شد عمل تو برای توفیق و بر ما و زربکدام و چه برگزینم ترا  
 بر نقشهای خود پس بنویس بسوی من که از کجاست مال تو و زودی بکن یعنی در تحریر جواب  
 والسلام پس نوشت بسوی او عمرو بن عاص رضی الله عنه که بخواندم نامه امیر المومنین و او بهتر آ  
 راست گفت امیر المومنین پس آنچه ذکر کرده است امیر المومنین از مال من پس بر آئینه آدم  
 من بلده اسعار را که در آن ارزانی و غزا بسیار بود پس گردانیدم زیاد و آنچه حاصل شد  
 برای من از آن و در آنچه ذکر کرد و آنرا امیر المومنین یا امیر المومنین سوگند بخدا که اگر می بود  
 خیانت تو برای ما لعل تا هم خیانت نمیکردیم ترا زیرا که این گردانیدی تو ما را پس بازوار  
 از نارنج و عقوبت خود را پس بر آئینه برای ما ست بزرگی از سبها و قتیکه برویم بسوی آنها  
 بی پروا خواهند کرد ما را از عمل تو و اما کسانیکه بودند نزدیک برای تو از سبای یقین اولین پس  
 چرا عامل نکردی آثار را پس سوگند بخدا که نه استادم برای تو بر در و از لایق از تو عمل خودستم  
 پس نوشت امیر المومنین عمر رضی الله عنه که اما بعد پس بر آئینه من ستم از تحریر تو و سخت کلامی تو  
 و پیغمبری پیش من بظن بزرگی و شوق بیک تو سر و کار ندارم بر آئینه شما ای گرد و امر بخور و دید ما را  
 و بپشت تو و بسوی من و در ما و بپشت من نیست که بخورید از تش را و اختیار میکنید رنگ را و بر آئینه  
 و نه آدم بسوی تو محمد بن مسلمة نا ناضف نصف کند آنچه در دست تست و السلام پس هرگاه  
 قدم کرد و بر و محمد بن مسلمة می ساخت عمر و برای او طعامی و آور و آنرا بوی پس اما که و محمد از  
 خوردن آن طعام عمر و گفت چیست ترا که بخوری طعام را محمد گفت بر آئینه تو ساختی مرا  
 من طعامیکه تقدیمه شری و بدی است و اگر بودی تو که می ساختی برای من طعام مهمانی بر آئینه  
 میخوردم آنرا پس و در کن از آن طعام ترا و حاضر بیا بمن مال ترا پس چون فرود آمد حاضر کرد  
 و پیش محمد مال خود را پس آغاز کرد محمد که میگفت نمی و میداد عمر و را نمی و گیر و کجایش از آن بخله  
 آنکه در فضائل عشره مبشره میگوید عن عمر بن الخطاب قال بینما عمر بن الخطاب

یتصحیح الناس لیسا لهم عن امر اجنادهم انهم باهل حصن فقال کیف نلتهم وکیف  
 اصیرکما والاخیر امیر یا امیر المومنین لانه قد بنی علیه ینکون فیها فکتب کتابا وارسل  
 برید او امره اذا جئت باب علیه فاجمع خطبا واحرق باب علیه فلما قدم جمع خطبا  
 واحرق باب علیه فدخل علیه الناس ف ذکر ان من هنار رجلا یحرق باب علیه  
 قال دعوه فانه رسول امیر المومنین ثم دخل علیه فناداه الکتاب فلم یضع الکتاب  
 من یدیه حتی یرکب فلما رآه عمر قال احبسوه عنی فی الشمس ثلاثة ايام ففعل  
 عنه ثلاثة حتی اذا کان بعد الثالث قال یا ابن قریط المحتفی الی الخرق و فیها ایل  
 الصلوة ونعمها حتی اذا جاء الحرة القی علیه فمرق وقال انتزع ثیابک واترکها  
 ثم ناوله الدلو فقال اسق هذه الابل فلم یفرغ حتی لغب فقال یا ابن قریط مئة  
 کان عهدا لیهذا قال ملیا یا امیر المومنین قال فلهذا ابذلت علیه واشرفت  
 بها علی المساکین والارامله والیتیم ارجع الی عجمک ولا تعد لغیب ارجعوه بن دیم  
 مرویست گفت که وقتی عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه نظر میکرد و جوئی می نمود حال مردم را  
 و میسرید آنانرا انحال لشکرهای ایشان ناگاه بگذشت باهل حصن پس گفت چگونه هستید شما  
 و چنانست امیر شما گفتند بهتر از پیش است یا امیر المومنین لیکن بر آینه او بنا کرده است علیه  
 یعنی خانه بلند که میاندوران پس نوشت عمر رضی الله تعالی عنه نامه و بفرستاد یعنی بسوق  
 رسولی بفرود او را که هرگاه بروی تو دروازه علیه او را پس جمیع کین چه را و بسوز و دروازه علیه او را  
 پس هرگاه بیاید آن نامه بخرج که چه را و بسوز و دروازه علیه او را پس من نخل شدیم و مردم  
 و ذکر کردیم که هر آینه و بنجامروست که میسوز و دروازه علیه او را گفت بگذرید او را پس بر آینه  
 او فرستاده امیر المومنین است بهتر میاید بر آن نامه پس به او او را آن نامه پس ننهاد نامه  
 از دست خودش تا که سوار شد پس هرگاه بدید او را عمر رضی الله تعالی عنه گفت باز او را بدید او را  
 از من در آفتاب سه روز پس باز داشته شد انگس از عمر رضی الله تعالی عنه پس فرمود تا او را بکشند

بعد روز سوم گفت عمر رضی الله تعالی عنه ای ابن قرط همراه من بیایم بمقام حرمه و بودند  
در اینجا اشتران و گوسفندان صدقه تا وقتیکه نیاید و حرمه بیفتد عمر بر گویی و گفت بکش  
از بز خود جامه های خود را و از زربنده باین گیم بپوش و او را دلوی و گفت آب بخور آن  
این اشتر از این پس خارج نشد یعنی از آب خورایند آن اشتر آن تا که مانده شد پس گفت  
عمر رضی الله تعالی عنه ای ابن قرط تا کی پوده است زمانه تو باین کار گفت ابن قرط باز  
در آن روزی تا مدتی باین کار بوده ام یا امیر المومنین گفت عمر رضی الله تعالی پس براس  
همین بنا کردی تو علیه و از بالائی نگرستی بآن مسلمانان و بیوگان و یتیمان از بز و بسوی کار  
خود و خود کن چنین پردی و مظالم که آن سراسر در ماندگی است از آنجا که از الله تعالی بگویند  
رضی الله تعالی عنه بروایت اسلام با شما و صحیح بر بشر طشعین آورده که انده حین بواجب  
کلابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم و کان علی و الزبیر یدخلان علی  
فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم فلیشاور من نه او ویرتجعون فی امرهم  
فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة فقال یا بنبت و سأل  
الله صلی الله علیه و سلم و الله ما من الخلق احب الینا من ابیک و ما من احد  
احب الینا بعد ابیک منک و اید الله ما ذلک بما انی ان اجتمع هؤلاء النفر عند  
ان امرهم ان یحرق علیهم البیت قال فلما خرج عمر باوها فقالت تعلمون  
ان قریبا جماعی و قد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت و اید الله فی ذلک  
ما سلف علیهم فافترسوا شدین فلما وادایک و لا ترجعوا الی فانصرفوا عنها فلما  
یرجعوا الیه احبوا الی بکر برآینه شان ایست که وقتیکه بیعت کرده شد براس  
الی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم و بود علی و زبیر که می آمدند  
نزد فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم پس شاوره میکردند فاطمة رضی الله تعالی عنها را  
و باز میگفتند در کار خود با پس چاره گاه رسید این خبر عمر این الخطاب رضی الله عنه را پیروان آمد

تا که بیاید و خدمت شریف فاطمه رضی الله تعالی عنہا پس گفت یا دختر رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم سوگند بخدا که نیست هیچیک از خلق محبوب تر بسوی ما از پدر تو و نیست هیچیک دوست  
 بسوی ما بعد پدر تو از تو و سوگند بخدا که نیست این کار هر بار از دانه که جمع شده از این  
 مردمان نزد تو از نیکه امر کنم با آنان که سوخته شود بر آنان خانه آنان را آوی میگوید که پس  
 هرگاه بیرون آمد عمر رضی الله عنه بیاید نزد آنسان نزد فاطمه رضی الله تعالی عنہا پس گفت  
 فاطمه رضی الله عنها شما میدانید که بر آئینه محمدی آمدن نزد من و تحقیق سوگند خورده است  
 یا من هر آینه اگر باز نیاید شما یعنی نزد من هر آینه بسوزد شما خانه شما و سوگند بخدا که پدر است  
 خوابد کرد و عمر آنچه سوگند خورده است بران یعنی جاری خواهد کرد و آنچه بر سوگند خورده است  
 و خانه شما را خواهد سوخت پس باز گردید پیشنوی و خوری پس رسید رای خود را و باز نیاید  
 بسوی من پس باز گشتند از نزد فاطمه رضی الله تعالی عنہا و باز نیامد بسوی او علی ایها علیها  
 الصلوٰۃ والسلام تا که بعیت کردند بانی کبر صدیقی رضی الله تعالی عنہ پس ازین حدیث هم  
 مستفاد میشود که اگر تغییر بمال جایز نمی بود یا مخصوص بقلول کننده می بود حضرت عمر  
 رضی الله تعالی عنہ بر سوختن خانه آیندگان نزد حضرت فاطمه نیز رضی الله تعالی عنہا  
 سوگند نمیزد و از آنجا که هم در آنکه از آنجا روایت مجابا خارج کرده که آن عمر بن الخطاب رضی الله  
 تعالی عنہ قضی فیهن قتل فی الحرم و فی الشہر الحرام و هو محرم بالذیة و ثلاث  
 الذیة ہر آئینہ عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنہ حکم کرد کسی که قتل کرد در مردم یا در شهر حرام  
 یا در حالت احرام بدیہ و سوم حصہ دیتہ و پیدا است کہ اگر تغییر بمال جایز نمی بود سوم حصہ  
 دیتہ بر اصل دیتہ نمی افزود و از آنجا کہ هم در آنکه از آنجا میگوید کہ فی حدیث ان عمر بن  
 استعمل بسجلا علی الیمن فوفد علیہ و علیہ حلۃ مشجرۃ و هو مرحل دھین  
 فقال اھلکذا لبعثتکم امر بالحلۃ فانزعت عنہ و اللبس حبۃ صوف ثم سال  
 عن ولایۃ فلم یدکر الا خیر افرحہ علی عملہ ثم وفدا لہ بعد ذلک فاذا ہوا





و قتی که پیغمبر مژده شود پشت من درختیته شود آبروی من و گرفته شود مال من و این لفظ  
 رد المحتار و طحاوی است بعد از نقل این حدیث در رد المحتار و طحاوی میگوید که شاید  
 مذهب ابی هریره رضی الله تعالی عنه همین باشد که عمال را اگر فتن بدید جایزست بخلاف مذهب  
 عمر رضی الله عنه که نزو او جایز نبود پس ازین جهت برای ابی هریره مصادره کرد و انتی و حدیث  
 مذکور درست در حکم بدین لفظ است که گفت ابو هریره رضی الله تعالی عنه قال فی عمر  
 یاعد والله وعد والا سلام خذت مال الله قال قلت لست عد والله ولا  
 حد والا سلام ولکنی عد ومن عادیها اوله اخن مال الله ولكنها اثم ان ابلع سها  
 اجتمع قال فاعادها علی اعدت علیه هذا الکلام قال فغرم فی اثناعشر  
 الف قال فقامت فی صلاة الغداة فقلت اللهم اغفر لای المؤمنین فلما کان  
 بعد ذلك اراد فی علی العمل فایبت علیه فقال لیه وقد سأل یوسف العمل کان  
 خیر ام نک فقلت ان یوسف بنی ابرهه بنی ابرهه وانا بن امیه وانا انما  
 ثلاثا واثین قال ولا تقول خمساً قلت لا قال فایهن قلت انا ان اقول بغیر  
 حله وان افاقی بغیر حله وان یضرب ظهری ویشتم عرشی وان یؤخذ مالی  
 بالضرب گفت مرا عمر ای دشمن خدا و دشمن اسلام خیانت کردی تو و مال خدا اینی گفت مرا  
 عمر بعد از آوردن مال ابی هریره رضی الله تعالی عنه میگوید که گفتم نیست من دشمن خدا  
 و نه دشمن اسلام ولیکن من دشمن کسی را که دشمنی کند آن هر دو را و خیانت نکند و ام مال خدا را  
 ولیکن اینها من اند که مبتلا گشته ام من بدانها و حصهای خلافت اند که جمع شده اند یعنی انبیا  
 من ابو هریره رضی الله تعالی عنه میگوید که پس احاد و کرد عمر رضی الله تعالی عنه این  
 کلمات را بر من و احاده کردم من برو این کلام میگوید که پس تاوان کرد و عمر رضی الله تعالی عنه  
 پس با ستادم و در نماز پیش گفتم ای بار خدا یا یکتا امیر المؤمنین را پس هرگاه شد در نماز  
 خواست که بفرسید مرا بران عمل پس یا آوردم برو پس گفت چرا و حال آنکه بریتو میخواست

یوسف علی را بود بهتر از تو پس گفتم که هر آینه یوسف بنی ابن نبی ابن نبی بنی ابن نبی است  
 هستم و من میترسم و می اندیشم سه و دو را گفت نیگونی که پنج را گفتم نی گفت پس آن که ایچم  
 گفتم میترسم که بگویم سخن بغیر علم و آنکه فتوی و هم بغیر دانستن و آنکه زده شود پشت من و آنکه دشنام  
 داده شود یعنی ریخته شود و آبروی من و آنکه گرفته شود مال من بزدن یعنی برزند و مال  
 بگیرند و از شواهد این حدیث است آنچه در از انبیا گفته قال ابو یوسف حدیثی  
 المجالد بن سعید عن عامر بن محمد بن ابی هریره عن ابی هریره عن الخطاب  
 رضی الله تعالی عنه دعا اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال اذ لم  
 تعینونی فمن یحییئنا فقالوا نحن نعینک فقال یا ابا هریره ایت البحرین و هجر  
 ایت العام قال فذهبت فنجیة فی آخر السنة بغرارتین فیهما اخصمائة الف فقال  
 عمر ما رایت ما لا یجمع اقطا اکثر من هذا فیه دعوة مظلوم و مال یتیم  
 او امر صلی الله علیه و سلم قال قلت لا والله بشئ من الله الرجل انا اذ ان دهب انت بالمنها و انا  
 بالمقاة گفتم ابو یوسف حدیثی که عمر المجالد بن سعید از عامر از محمد بن ابی هریره از پدر او  
 یعنی از ابی هریره که هر آینه عمر بن الخطاب رضی الله عنه بخواند اصحاب رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم را پس گفت هرگاه که مددگاری نکنند شما را پس کدام کس اعانت و مددگاری نماید مرا پس  
 گفتند یاوری نوایم کرد و ترا پس گفت ای ابا هریره برو بسوی بحرین و بجزر و باز بیا امسال میگوید ابو هریره  
 رضی الله تعالی عنه پس فتم یعنی بسوی بحرین بر عالمی پست آورد و عمر را در آخر همان سال و غراره یعنی از  
 بحرین بیا بدم بسوی عمر رضی الله تعالی عنه در آخر همان سال و دو غراره آورد و کم که در آن هر دو پنج  
 کس بود یعنی از و را هم با غیر آن از بیم یا ز پس گفت عمر رضی الله عنه ندیدم من مالی در جای مجتمع  
 شده گاوی زیاده ازین که در آن دعای مظلوم یا امان یتیم یا انان بیوگان باشد ابو هریره رضی الله  
 عنه میگوید که من گفتم فی و اعد بدست مرو که من تمام گردم یعنی بسوی عمل تو آب سایش و بهتر  
 باشی و من در سختی و مشقت از آن جمله آنکه واقعی در فتوحات شام نوشته که عمر بن الخطاب رضی الله عنه

خطبه از ابو هریره که عمر بن الخطاب  
 در روز چهارم از بحرین  
 استماع است کند آن  
 حال که او و عمر بن  
 و عمر بن الخطاب  
 و عمر بن الخطاب

در نامه جواب ابو عبیده ابن الجراح سر لشکر شام بنگاشت که اما بعد و سر کتابک  
و قمصت من شرب الخمر فاجله ثمانین جلد و لعمری ما یصلح الهم الکاشدة و القم  
و لقد کان حقهم ان یحسنوا نیا الهم و یراقبوا رجوع عن وجل و یعبده و یراقبوا  
و یشکروه فمن عاد فاقتر فیہ الحد صاحب صولت فاروقی در ترجمه این عبارت نوشته

که بعد از سلام بآن نماند ار	چنین باد و افصح بران هوشیار	که اندک کتاب تو و سپه سخن
بعضی نوش افشاید این سخن	و اگر آنچه در باب میخوارگان	نوشتی و جستی نه قوی نشان
کنون هر که از بعد بر شرب خمر	شتابد بخوشش بتاکید امر	در آن محفل تجسم خیر و شر
و حکم شرعیت پیچیده	سوی کس در اجزای حکم آت	میگفت بیل و برافت نگاه
بتاویب این چهره اش زور داشت	بزن تا بهشت او در بهشت	بخالی کفشان از انسیم و ز
یده توبه شان از چنان شو و شر	چو تاب شدند از فساد و بدی	بخوان شان سوی طاعت و خیر
چو مال هست شان بر ضلالت گشت	ادب کن بتغیر بالبال شان	بر آران همه سیم و زرشان
که فقرست سوا گریز در شت	بتبذیل و تکیه و تحمید رب	بفرمای شان سال و میر و زرشان

از آن جمله آنکه در روضه الاحباب است که چون فتح قنسیرین بمحنت و جلاوت خالد بن الولید میشد  
اشعث بن قیس کندی قصیده غز او در مدح خالد اشاکر و او را امنیت نمود و خالد سیر او را  
در هم بر سه صله و انعام داد چون این خبر رسید امیر المومنین عمر رضی الله عنه رسید از خالد بخیاست  
تأتمنه گشته با ابو عبیده نامه نوشت که باید که خالد بن ولید را از قنسیرین بنزد خود خوانی و در مدح  
اعیان لشکر خویش او را بایستانی و فرمانی تا عمامه از سرش باز کنند و او را بهمان عمامه عقید سازند  
و طایفه نیز بر سر او گذارند و از و سوال کنند که آن ده هزار و در هم که با شعث انعام کرده از کجا بود  
اگر گنجی یافته و از آن گنج دل و اربابان مبلغ بی رنج گردانیده اتراب جنایت و خیانت خویش نموده  
باشد و اگر از مال خود عطا کرده تحقیق که طریق اسراف پسرده و خود را در عرصه تهدید و الله العجب  
المسرفین در آورده و علی ای حال دیر از حکومت و شغله که دارد معزول کرده و بفرستد

در ترجمه این عبارت نوشته  
بعضی نوش افشاید این سخن  
و اگر آنچه در باب میخوارگان  
نوشتی و جستی نه قوی نشان

و علی که متعلق بدو بود و فعل اشغال خود گردانی ابو عبیده بموجب فرموده عمل نموده خالد را طلبیده از وی پرسید  
خالد ساکت شد بلا از خصما مجلس ابو عبیده برخاست و دستار از سر خالد برداشت و گردنش کرد و گفت حکم  
ای المومنین برین خط صادر گشته تا جواب نگوئی تا این طریق بدارند و ابو عبیده باز از خالد جواب طلبید گفت  
از مال خویش دادم پس ابو عبیده خالد را بدین روان گردانید چون مجلس خلاب خلافت مآب را بدید نفس نفوس  
باز از او استفسار فرمود که این مال در ثروت از کجا بود که ده هزار درهم سیکل باریک کس می خرد خالد جواب داد و بقیه شش  
و غنیمت عامل ای المومنین عمر فرموده باقی مال خالد را تقسیم کردند شش هزار درهم بوشه هزار باو گذارشتند  
و بدست هزاران برای بیت المال ضبط گردانند انتی همچنین است در تاریخ عمری و جنگ نامه صحابه و بالانکه کور شد که  
حضرت شاه ولی مد صاحب محدث بلوی قدس سره در لاله اخفای نگارنده اصل درین باب آنست که عمر رضی الله تعالی  
تغیر بمال میکرد و درین باب احادیثی در فروع و موقوفه بسیار وارد اند انتی پس این احادیث همه موید قول مجوزان  
تغیر بمال اند و بر همین بنی است آنچه در حواصیه گفته التقریر بیکون بالقتل و الحبس و الاکار حاج عن الله  
و اخذ المال و غیرها انتی و در مختار الفتاوی از اصحاب الفتاوی نقل کرده و در جندی شرح مختصر  
و قایم گفته که التبیح باخذ المال جائز و قیل انه مرفی عن ابی یوسف رحمه الله تعالی فی الخلاصة التقریر  
باخذ المال ان رای الامام او الوالی مصلحة جائز و یباح ومن جملة ذلك رجل لا یحضر الجمعة یحیی  
التبیح باخذ المال فی یباح له من ذلك انتی کما هو لیکن متفاد از احادیث و اقوال فقها چنان میشود که بر قول  
مجوزان عقوبت بمال مال مصادره و البعد از اخذ و بر بیت المال نبند چنانکه از بحر الرائق و غیره بالا نقل نموده شد  
تا در حواصی مسلمانان صرف کرده شود و نه سر سر ظلم است و الله تعالی اعلم و علمه احکم

فزون تر حمزه در گاه یزدان	که این نامه سیدان بن پاپان	در روایات احادیث قویه	بنقل اندر رسانید سنیه
چوم و ایدنا سفته پیشان	در جمله قدس بنیان	بسیار جمع در ترتیب آمد	ترتیب گشته در ترکیب آمد
بس کثیر از دود و دود و دود	که افزون بر دود و دود	در دوزخ و تر تسلیم دادار	که شوید رخ بشبتهما صاف انوار
بود بر دود و دود و دود	در آیه جمله احباب مکرم		





